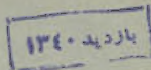
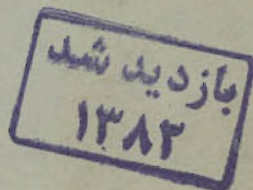
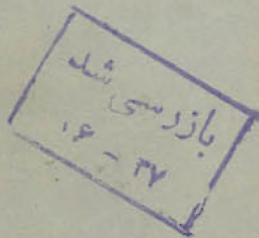
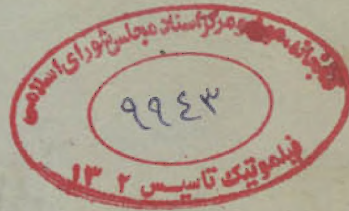
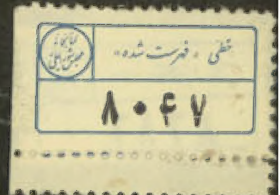


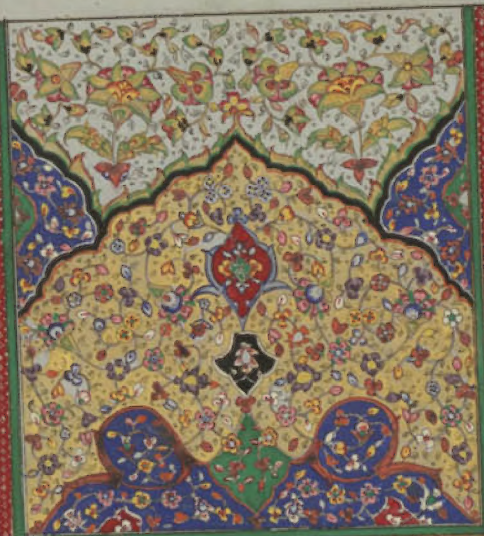
۲۲ ریل

علی



کتابخانه مجلس شورای ملی	
نام کتاب	بحر الانساب
مؤلف	سید مرتضیٰ علم الهدی
موضوع تألیف	شماره ۸۰۴۷
شماره	۸۰۴۷
شاره دفتر	۳۳۰۵۹





بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق البراءة والشكر لله الذي أعطى العباد الصلوة على النبي وآله
والسنة والنبوة والبرهان والبرهان والبرهان والبرهان والبرهان والبرهان
والنبي والشي والعسكري والمهدي صاحب الزمان صلوات الله عليهم أجمعين
صلوات الله على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين أجمعين
موسوم به بحال انساب بنام امان واما فرادكان از دگر دانات
و این کتاب را جناب امام جعفر صادق علیه السلام در مدینه منوره
مبارک ما حم بن ابودرداء در مسجد اقصی مدینه در آن وقت از حضرت رسول
شهد و بخانه دسه گذشته بود که حضرت سید ابوطاهر بن جعفر بن عثمان بن
موسی بن امان و جعفر بن عثمان بن شریف را از مسجد اقصی بطلب عزم آوردند

نامت وقتی که شت حضرت سید طاهر و شهر سید و از رحمت ابدی است
و این کتاب بلفظ عربی بود و سید مرتضی علم الهدی فارسی کرد و نام امان
و اما فرادكان را اسم شعبان آل محمد درین شهر نمایند ای شعبان
کتاب است بآب آنچه کرده خاجان در حق آل محمد صحت اعلیه داله
چشمها کرده که اسم شکله است که از این حدیث بگفته و کدام است
که جوی خون بار دوز را را برایت که دوز را در بدر کائنات
و سید شسته بگفته و کسر اصحاب حاضر نه کرد و خدا خواجه عالم فرمود
بدان و آگاه باش که هر چمن از دوزخ من سفر کنم این انسان را دافق مرا
فراموش نماید اندک که با تو خصمیت کند ابو بکر بن ابی قحافة باشد
اما باعث فتنه و ظلم آن کمره عمر بن خطاب باشد که قبلاً مذکور شد
کند و کدر بشک فاطمه زهرا چنانکه حدیثش بگفته و تبع بر دوزخ فرزند آن گوشت
اول کیسکه با تو حرب کند معارض علیه العادیه و عایشه نیز با تو محاربه کند
یا علی بر آن سه کشت با و یا علی کس فاطمه را به از او و مر آنکه در کس
مر اها زار و ملعون خواهد بود و هیچ حق تعالی میفرماید لعن الله القوم الظالمین
چون سید مرتضی علم الهدی خدا در حق من جلفان تو را چنانچه بارون برقی

خلیفه قائم مقام و توبه بعد از من مرتبه مارون را دار و در جانشین
 مرا در است بهیچانکه حق تعالی جامه نبوت را بمن پوشانیده جامه نبوت
 نبوخوا بد پوشانید چنانچه در تو نام علی بن ابی طالب و که نام او عبد الرحمن بن محمد
 نور البصر شمس در سجده گوشت شمشیر کند و فخر حمزه را بجده معونه زهر و پاره
 پاره بگره با کش افضش برون آید و فرزند هم حسین با خا چنان بگویند
 چون بزین کربلا رسد بزین معادیه جعت کفار را امر کند تا او را
 شمشیر کنند و او را در آنجا سپردن بدش دشنام بزنند و امام تبار اعدا
 ملک مردان شمشیر کنند و امام تبار اعدا هم بن عبد الملک مردان شمشیر
 کنند و او را در آن حضرت در ساطع گذارند و هر جا که ایشان رسد
 شمشیر کنند اکثر بدست حجاج شمشیر نهند و امام جعفر سوسى غلام را بخت
 شمشیر کنند و امام جعفر صادق را مقتدره شمشیر کنند و امام رضا را مامون
 از شمشیر شمشیر کنند و امام تبار تفریدت زن ام الفضل کشته شود و او را حضرت
 بدست افعول شمشیر نهند و امام حسن عسکری را مقتضی شمشیر کنند و او را
 فرزند رخا بدو که اسم او هم من و کنیه او شیه من و لقب او فخر است
 و غایت شمس بعد ظاهر خواهد شد و علم را بمنزله پروردگار و کافر و مرتد و فاجر

پروردگار و از علم و جوهر حضرت امیر ابن را بشنیدند و با رکبیت چنانچه
 آسمانها مکره و در آنده کعبه بر سر الله و حق فرزندان من انجمن است
 رود و که هیچ رحم و حق آنها نخواهند کرد حضرت زکریا آید و دیده
 بگردانید سر بر آسمان کرد و فرمود آلهما لکما معبودا و هر که وقت اولاد من بجا کند
 تو او را رحمت کن **ذکر اولاد حضرت صدیق اکبر علیه السلام** حضرت سید را بخت
 بردن است حضرت فاطمه و زینب و ام کلثوم و ذکریا هم و ابی اسحاق هم
 فوت شدند و زینب ایشان در مدینه است فاطمه از فوت پدر بسیار
 زنده بود و بعضی بعد شش ماه در آب کشته را و هر که بداند زینب حضرت فاطمه
 از محارفت پدر بر کوار که شمشیر بود و چندان رکبیت اهل مدینه از کربلا
 بجان آمدند و شکوه اهل المؤمنین بودند و امام جعفر برکت در زینب
 شریف او را در زینب زینب است **ذکر اولاد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام**
 حسین آمده اند که اکثرت را است و بعضی فرزندان و ذکرا و انما اسم
 و امام حسین و جعفر و عباس و عقیل و محمد و ابوبکر عثمان و زکریا و زینب
 و سلم و ابراهیم و عقیل و ابوطالب و امام حسن و امام کبر و فاطمه و یحیی
 و زینب و ام کلثوم و ام سلمه و زینب و **ذکر اولاد حضرت علی علیه السلام** که

معاود به و خالین و بلند علیها اللعنه العذاب بهر دادند باعث اینکار گردید
 اند به بیرون آمدن کبر که اورا بخت خواندند و در این سرخ و او در این
 که اسنانم داشت به بد و انقود که حضرت را شهادت انداخته اند و در این
 رسانند ضربت اکثریت در قبرستان واقع است **و حضرت جاسم بن علی بن ابی طالب**
ع در کربلا شهادت داده و در اینجا در حاکمیت آنها در جمع گشته اند که در
و محمد و عیون در ولایت خراسان در شهر طوس مدفونند و بنسبت بن مره علیه السلام
 ایشان را شهید کرده و **و حقیقه** در کوه عقیق غایت در دایره کرده اند که بعد
 از محاربه خروج نمود و اکثر را شترگان را بختیم فرستاد و او را در ولایت حاکمیت
 کردند و با بخت و در این شتر بار کرد و در آنکه وصیت کرده اند و در این
 میگرد و در زمانت بعضی که در بخت بخت و بخت است **و عیون**
و ابی جاسم از نظم بیدبان در ولایت در فخر اشعری و در اینجا که او و خاله
 که همواره بیکدیگر خیرین موضع در سبند بست علیه السلام شهید شده اند
 بر ابی جاسم بن علی و بعد المومن کلی ایشان را در این موضع دفن کرده اند و شهادت
 ساحت **و بدو سالم** در ولایت بن بخت کنند و شهید گردند و فائز ایشان
 و شقی بود اما بعد از **و ابی جاسم** در ولایت شهر با افا و ند و ند و در این

افرا لام در موضع ابرو را نشید شدند و فائز ایشان **و حقیقه** علیه السلام
ابن بخت در توابع قم افشا و ند و ایشان را جراح بسیار رسید و چون
 غاری رسید بنامید که کشت و بنده نواز اما را در میان غار جا رفته و در
 حق خبر و علان شهادت شد و ایشان را در این مکان غایت کوبیدند **و در اول**
 ام صفری و کبری و دیماه و در شب در شهر حلب در بخت فاسم این از شمع
 شهید گردیدند **و در اول** در ولایت سراسا و در شهر کریمه شهر بخت که در این
 سبید بود که این سبید را سبید بنا و کشند و در این مکان شهادت کردند و در شهر
 و دانی معون ایشان را شهید کردند **و در اول** در شهر دمشق شهادت کردند و در این
 جاکا و طای که سر مبارک امام حسین علیه السلام را در این طایفه نهادند و در این
 سر مبارک می در این مکان کعبه بود و وقتی بخت فرود آمد و در این
 اند که بختان بیرون آورد و چون شهر دمشق رسیدند و در این
 چشم بران خرمشاه در عت سوار گشت و بخت و در بخت و در بخت طایفه
 در باراد شهر رخشد و او را که خوانند **و ابی جاسم** در شهر کوفه در بخت
 با سبید علیه السلام در بخت شهادت رسانیدند **و ابی جاسم** در شهر کوفه در بخت
 که در این زمان که بخت سبید و اولاد ایشان که در بخت را کشته

خراب کرد و در حجره مبارکه را که پاره کرده و علم سجاد بر خانه خوش
 و خانه کعبه را باه و ناله ابریت خراب کرد که لعنت خدا بر ائمه هر یک
 ملائکه بریزد و متاعان را با و بردایت درست آمده که کینه با حق است
 ظلم شده و در کتب این امر کوفه و مکتب است که کوفه بنده جان فخر بود
 آنکه این زیاده و محرم سید بن حسن و چهارم شب ربیع که مفسد شد و کوفه
 و شب بر بر و فرزند شد خدا کشیدند و بر آفتابم که و کوفه شد که خدا داد
 حضرت پیغمبر را کردند و ظلم اولاد و اولاد داشتند و در درایت کرده
 که چون بخار خروج کرد و قاتل سید شد و کوفه بود و یکی را بکشته
 بقدر فرستاد و دیگر را بایت شده است که آنکه سیکه خروج کوفه
 و بعد سبب آتیش ملعون از ضرب تیغ بخار و در سر نهیت نموده و کوفه
 با پیر ستمدار در بالای در بندک ره با علیا بکن رخساره و در طشت
 نازنا بیکه یحیی بن یعقوب حضرت امام موسی کاظم از ظلم خاچان
 شد و در شام بهر بهر و بعد از آن روزی نهیت نموده و کوفه با پیر
 اقا و در بالای ره علیا رسید و اولاد و ثبوت بن ربیع که بود اما نه
 در انداخت و دست بر تن مبارک و سر زد و تا اورا شمشیر

تا آن زمان که ملک شاه غازی که کسب بن فرزند بن و در بن شهر بود
 و ملک شاه را چهار فرزند بود ملک اشرف و ملک بهمن و ملک فنا و ملک
 کبخر و چهار لایت و از المیز یک کبخر قرار گرفت و فرموده آن طایفه را
 جنگ را بکشد و بیفشه باقی که جان بهلاست بودند خرج و نکایف بر کرد
 ایشان نهاد و هر سال هزار دینار سرخ ایشان هر یک گرفت در بیت
 میبکند از این خوف که چون سید شد را جمع برادران و برادران
 جنگ شمشیر کردند اما تمام چهار بود و خاچان در درن جینها و انداخت
 اسیر کردند و کشتی که کوفه میکشید و خواست که انحضرت را شمشیر
 حبیب بن کبش گفت ایچرا نهاده پدر و اعمام او کشت از خدا بر سید
 دوست از این جوان سپار باز دارد و بنا شیرین را گذارد و تا آنکه
 از کشتن باز ایستادند بعد از آن بر سر مبارک ایشان را بر نیزه کردند
 و بکشت کوفه در آن شدند و انگاه بر نیزه و فرموده و مناد کردند که کوفه
 اگر امام خطا خواهد به پند بقبال پیرون رو به آرد که که شعبان
 در خانه سلیمان جمع شدند و قصد کردند که این زیاده خرج کنند این
 بکش انفعون رسید امر کرد که دهان شب سر مبارک شد و را

خراب کرد و بجزیره مبارکه را که پاره کرده علم بسیار در خانه خوشنویس
 و خانه کعبه را باه و ناله ایست خراب کرد که لعنت خدا بر ائمه هر یک
 ملائکه بر زید و منابغان او با و بر دایت و دست آمده که کینه باغ است
 ختم شده و در کتب این امر که در دست حضرت امیر کعبه بنی هاشم بود
 آنکه این زیاده و غیره در ستم سن چهارم ربیع که مقدمه کربلا بود
 و شب بر برد فرزند شکر خدا کشیدند و بر آتوم که بچند که خدا
 حضرت پیغمبر را کردند و ظلم داد و در داد و داشتند و در رایت کرده
 که چون بخار خروج کرد و فغان سید الشهدا و کوفه بودند یکی را بجزیره
 بفرستاد و دیگر رایت شده است که آنکه سیکه خروج کوه علقه
 و بعد سبب انباشت ملعون از ضرب تیغ محاررو سزایست نهاده و کوه
 با بستمند و در بالای در بندک ره با علیا بکنار خوش ره با در جیش
 نازنا سیکه یعقوب بن یعقوب حضرت امام موسی کاظم از ظلم خاچان
 شد و در شام بهر بر بعد از آن روی نهیست نهاده و در کوه با بستمند
 اثنا و در بالا سر علیا رسید و اولاد و شیت بن ربیع بکرد اما نه
 در اندند و دست بر تن مبارک می زدند تا او را شمشیر میزدند

آن زمان که ملک شاه غازی که کبریا فرزند آن یزدجر بن شهر بود
 و ملک شاه را چهار فرزند بود ملک اشرف ملک بهمن ملک فنا و ملک
 کبیر و چهارمین لایت و از المیز یک کبیر قرار گرفت بفرموده آن طایفه را
 بکنار رویشند و بفرستد باقی که جان بسلامت بودند خرج و نکایف بر کردن
 ایشان نهاد و هر سال هزار دینار در سرخ ایشان جرمیده گرفت و در بیت
 میبختند از این بخت که چون سید الشهدا را جمع برادران در ادره
 جنگ کشید کردند اما تمام تجاوز بود و خاچان در بدن جینها در انداختند
 اسیر کردند و شکی که فوسف کشید خواست که انصرفت را شمشیر
 حبس بن کیش گفت ایچرا نهاده پدر اعام او کشید از خدا بر رسید
 دوست از این جوان سپار باز و اید دنیا شیرین را که دارد و آنکه
 از کشتن باز ایستادند بعد از آن سر مبارک ایشان را بر نیزه کردند
 و یکبار کوفه در آن شدند انگاه بر نیزه و بفرموده مسافر کردند که هر که
 اگر امام عطا خواهد به پسند بقبال پر دین رود و آدرده که شمعان
 برخاسته سببان جمع شدند و قصد کردند که این زیاده خروج کنند این
 بگوش افغون رسید امر کرد که در آن شب سر مبارک شهادت را

از شهر پرین بودند و پسر لاریس سعد و شمر و الجوشن بودند و منزل آه
 جوشند انگاه حسین بن نیر چون که سپاه لاریس را دید بر سر سد کرد و گفت
 یا امیر من که از لایت در آمده و هیچ خبر از خانه ندارم اگر صلاح
 داند مرا اذن بکنش و بعد از آنرا مرا ده ضیعت داده و ده گاو داده و ده
 گوسفند یا امیر از این بر یکمرا این و بعد تا منزل خود بر می آمدن و چون
 من نیز شد گشتند و سر حضرت قائم را با و داد و گفتون خوشال بود بر آه
 نهاد و شب در روز میسرند بهر وی که رسیدی اعزاز اکرام کردند و امیر
 همدان و در کزین و قزین و شتر و مال بسیار دادند و چون شهر بایر رسید
 خبر بکنند و سر فرستاد نام بزرگان و امیران ری و خوار و این و ماوند
 جلد با استقبال آمدند و بسیار مال دادند و بکشند و روح اینها را از شام
 با و که گفت خدا و رسالت خدا را نموده هر سر ایشان با و در ایستاد که در راه
 میروان بخانه زید بود از نسل جابر بن عبد الله انصار سر و جابیه خاتون
 نام بود و دوران مقام داشت آنرا ازادگان و کسان بسیار کفایت را بآنها
 ازین بابا است هر دو داند زن از کفایت آن سر آگاه بود هر روز از سر
 سبابت میدان میسرند و چون از نیر سیکر و دغا و زیاده و نداشت همه آن زن

در خانه رفت و بدان خانه پرازنوار است و هیچ محتاج بشی نیست بخیر
 شد گفت با رضا ای این سر کربکی از اهل بیت رسالت خدا است
 چون زن آنجا بدید از جا برخاست و آنسرفرازان آلوده را بشکست
 پشت دراز را از یکریست با خود گفت شب چهار شمع نزد این سر روشن
 کنم و نزد سر بگذارم و دیده را از خواب بدارم شاید بر من ظاهر شود
 که این سر اکینت برخاست شمعها را روشن کرد و بعد از آن مشغول شد
 که هر یک از خدا و کاهبران بر سر کرسی تا نصف از شب در گذشت و بخت
 دید چند نفر زن حاضر شدند نزدیک نشستند و سر حضرت سلام
 کرد گفت بگریه کمال من و با و از فصاحت کرد و احسان و احسان
 الکف و از رفیم کا نو من اینها عجا بگریه کمال با که شما را در کربلا است
 و سر را با طراف و جواب بودند چون آن زنهای این سخنها شنیدند
 بگریستند که عا کجاست آسمان مگر چه در آمدند بعد از آن ازین و آن
 بگریه از آن بگریه گرفت و گفت تا که میباشید نام هر یک را بر میسر
 بگوست کرد و او من حضرت فاطمه که کجا از آنها بود گرفت و دعوی نمود
 تا شوم من این سر را از شما شوم فدا از سر سر این سر چه عذر دارم

وطن ساخته بود. آنرا مراد از آنست که طغای بنی عباس
 رفت و کشت و این ده اولاد ابو تراب یا دند الخا و انما بن کس
 مرثا و دور این ده را آورده زجر و سیاست کرد و کشت و شافریان
 بران بن محمد بن حسین بن حضرت امام بن العابد بن عبید السلام را بکشت
 کرده و با شمشیر کوبید و در آن ده مردی بود شیرازی پسار را که کشت
 بود و بر او فرزندان را و کان حضرت بود و اندام و من صد و سی و
 داشت و پس از حدیث امیر المؤمنین علیه السلام و فرزند آن او کرده بود
 شمشیر و دوشدارا بهر دست رتبه بود و چنانچه بن عباس علیه السلام
 عظیم کرد چون شب در آمد اما مراد کان روی بهر دست نهاد و بعضی
 در کوه یا بهر بعضی بهر المرحوم ان افاده آقا کیهان ابو الجین و یکی دقام
 روی بهر دست و دست مراد و دقام یکی را بولایت مراد بلاقی
 امیر شمشیر کرده و کیهان ابو الجین را در بولایت کاشمشیر کرده اما در کیهان
 و با شمشیر و خایکما در بولایت لایحان افاده وطن ساخته و در بولایت
 ایشان زیاده و شد با لغای کیهان اما کیهان حسن کیهان و جید کیهان در بولایت
 من کیهان افاده و در وطن کرده و در بولایت ایشان زیاده و شد با لغای کیهان

اما اسد خلیل در بولایت کردستان افاده و در وطن در ده سعد آباد
 رسیده و ایشان را شمشیر کرده و آقا شیری و جید کیهان روی بولایت کرده و کیهان
 چون کیهان رسیده و در وطن کرده و در بولایت ایشان زیاده و شد با لغای کیهان
 ابراهیم و اسمعیل و محمود و آقا **سلا بن یزید** بن ابی اسد فرزند بود و در بولایت
 ابراهیم و اسمعیل و محمود و دقام حسن و جید و جید و جید اما سلا در فرزند آن
 از طرف طغای بنی عباس از آنکه روی بولایت الموت نهاد و چون
 بر و بار الموت رسیده و فرزند آن دی روی با طراف و جاب است و نه
 اما جید و جید را در بولایت شهر بار موضع افاده و شمشیر کرده و آقا حسن کیهان
 روی بولایت شمشیر از نهاد و چون شهر شمشیر رسیده و ایشان را شمشیر

اما اسمعیل بن سلا بن یزید بن ابی اسد با برادر کیهان محمود
 در نزد بار الموت افاده چند روزی که کشته شد روی در کوه یا الموت
 افاده چند نهاد و بعضی رسیده که او را افاده کوبید و در بولایت شمشیر
 آقا سلا را پاشی از فرزند آن که نام دی محمد بود روی بولایت انچه
 رو و بار نهاد و چون بولایت از کیهان رتبه را از انچه بولایت شمشیر آمده
 فرار کشت و هر روز مردهم بولایت زیارت روی می آمدند و

و طایفه بن تبری چنانکه می رانده بود از آن جراحت می نمود و بعد از
چند روز امام را و مخصوص از دست ایشان خود را بهمان کرد و **کتاب**
که بالای آبسرو منعی بود که حاجت صحرانیشان و طین ساخته بود در دست
کوشیدی روی جان کوه گذار و همان جا بیکه اما سراده بود پناه آورد و
بعیادت شتول بود فشار که خداوند کوشید و غضب کوشید بکشت جان با
رسید گشت جان نه هر سال کوشید من کم بشد پس معلوم گشت که نزد دریا
بتوجه قصد کرد که اما سراده را بهار از او هر دو بخش خطبه کشتی بزرگوار
نوبه کسی که نورانشان تمام ما سراده گشت بر دو که انش بماند خود روی غبار
کوشید را بر داشت و نزد بر سر خانه خود نهاد و بعد از خدا کوشید و در راه
شد و صاحب خود را بکشد و مردم انجمن حاجت بماند بیکه و پیش
کشت منم دارد اجر کرد و ملک چند و دهان اما سراده کرد و تهر
شهرت نام چهار دانگ و کلایج و خراج کوشید و بیکه رباع در میان
طایع که از اعیان شهرام کوشید و در ولایت بر بندار و نامه رشتان بخت
که آنرا اندک گویند مجموع را ده کشت کفرت نمود و این شهرت
چنانکه ملک فرمود که نصرت بر من و اعدا من که ده کشت بیکه و بهم

و اما سراده پس سال را و در کشته شد کرد و **دینار** است که الموت بجز
کشت عجم داشت که کشت شرف بن ملک فاج و بن ملک چین بکشت
کاوس بن ملک بخت و بن ملک شاد و غازی بن ملک بزد و جرو بن
شیر بزد و که دستدار اهل بیت بودند اما بخت بن جعفر بن جعفر بن
سلیمان بن ابراهیم بن محمد بن عمار یا سر در ولایت الموت رها بود و
زمان که اسمعیل بن سید لار و کوه با به الموت در موضع افغانه در
دور انبیا و طین ساخته شد با فرزند ان و برادران جمله مدینه شاهرده
اسمعیل و محمود و اند و در و در و طوفه پس را آورند و دست پای شاهرده
کان را بیکه بد فادست سه ماه در خدمت شاهرده کان بودند
و بعد از سه ماه چشیده شاهرده خود را که فاطمه نام داشت بقتل انداده
اسمعیل را آورد و بعد از بخت و در بخت و در ولایت بخت ارنما و چون
بشهر رویان رسید چند روزی گذشت ملک اشرف بخت کشت که
اطراف و جواسن چه خبر داری چشید از جای برخاست و کشت
ای ملک ملک در دست سزایم و بدان که اسمعیل بن سید لار بیکه
برادر خود محمود نام و در کوه با به الموت در موضع افغانه در و طین

ملک چون این سخن بشنید شاد شد و فرمود تا در مال سپاه چشمتار
 کردند و خلعت ملوکانه بر روی پوشانیدند و انگاه ملک کس فرستاد و گفتند
 این یکی بن اسد بن سبب بن خضاع خزاعی را بخواند و بفرماید که ای پسر
 زمین خدمت بپرسید و شرط او بیایا را تو ملک گفت زان پسر
 بالموت رفت در موضع افتاد و در محصور ماند و طهر از نسل آل یثرب
 علیه السلام بمیل و محصور بود و ایارت کن دوست پسر ایشان را
 و بنامند یثرب را درگاه اندوخته را ده برزگوار برسان و پسر را
 باغزار هر چه تمام از بوی من بپاش تا آنکه فضل سرفرو آرد و در بر آید و
 در روز دوشنبه بر شتاب بکوه پای الموت رسیدند بموضع که از آنجا
 گویند از آمدن قاصد هزاره را خبر کردند تا هزاره بیرون آمد
 چون بفضلی رسیدند چشم فضل بر بنار مبارک انداختند و نشانند افتاد و کلام
 کرد و دوست پسر را هزاره را بپرسید و پیغام ملک را بخواند و گفت
 و آنکه در کلاس سوار تائبان را در آن ولایت بیدار کرد و چندی
 بموضع رهبر علیای در بندک رسیدند ملک را از آمدن شاهزاده
 خبر کردند ملک پسر را شاد شد و تا می امیران و اشراف و همسران

و علی و فضل و حسن بهشت خصال شاهزاده بیرون آمدند و به نزدیکت رسیدند
 رسیدند و ملک اشراف با تمام سپاه و پیاده شدند و دست پسر را در آغوش
 بپرسیدند و در پرتو رخسار کردند و ایشان را با غرور و کرامت شهر را
 و جمع امیر شهر نهادند و بارت بیرون آمدند بعد از آن ملک تمام را داد
 بقطعه برودت شش ماهه که داشت و آنکه کس فرستاد و بالموت و طهر
 ترکان و جولاک و شورستان را بپادشاه و کشت امیر و مان اگر ملک
 خود را بمن بفرستید هر چه طلب از من بپرسید بیدم و مرا بقتل این است
 که حکمای شما از بر سر شاهزاده اخراج کردند ای ملک هزار جان بپای
 امام را داد و پس ملک در حاضر کرده و مع شریعی نموده و بکلی شیخ عبید
 بن شیخ ضحی بن شیخ غزالی بن شیخ جابر انصاری مدین بپشت
 که افتاد و ترکان و جولاک و شورستان را تسلیم اما فراد کرد و
 و امام را داد ملک و ادع کردند و بالموت روانه شدند ملک بطریق
 شایسته در خدمت امام را و با بیرون آمدند تا بولایت طالقان
 بموضع شهر تائب آمدند و شاهزاده را احضار کردند ملک بولایت
 رستم را باز رفت و شاهزادگان نیز در الموت بتمام خدمت رسیدند

مالک بن نوین از مشران روی بولایت دارالمرزبانان نهادند چون
 بهار فرودش رسیدند ایشان را بر جبهه ها و ت رسانی نهاده **ابن ابی اسحاق**
 روی بولایت طالس کرد و چون بولایت جرجان رسیدند ایشان را
 شبیه کردند اما در بعضی ابراهیم بولایت ری افشا و نه چون بموضع
 رسید و برایشید کردند اما حافظ بن ابراهیم را در ولایت شیراز شبیه کردند
دکتر محمد بن اسد بن حسین بن ابی اسحاق چون از نهضت مکتوبه
 معون روی با طراف و جواب نهادند بعضی بولایت نیشابور افشا و بعضی
 بولایت استرآباد اما اسد بن حسین بن حضرت امام بن العباس بن علی بن
 در شهر و از شبیه کردند اما محمود و مسعود بولایت نیشابور افشا و نه در اینجا
 شبیه کردند اما اخوانی را شبیه کردند بولایت استرآباد و قوه شدند
 چون بشهر ابراهیم آید رسیدند ایشان را شبیه کردند اما اخوانی و برین کلا
 هزار جریب افشا و نه وطن ساخته و دین ایشان زیاده شد باقی جیبی
 اما طوایف و شعب و ولایت مانده اند افشا و نه چون بشهر ری رسیدند
 ایشان را شبیه کردند **دکتر احمد بن یوسف بن حسین** که در میان
 مشران معون علیه الله روی با طراف و جواب نمودند و لا یوفت بالکذا

وران نهضت از شهر و دار روی بولایت ری کرد و نه چون بشهر
 رسیدند بعضی و طالب و طالب را در شهری شبیه کردند اما طالب و طالب
 در قم افشا و نه وطن ساخته و دین ایشان زیاده شد باقی جیبی اما ابرار
 و مختار بولایت ساوه افشا و نه در اینجا ایشان را شبیه کردند اما مختار و مختار
 و کنگان در ولایت کاشان افشا و نه وطن ساخته و دین ایشان زیاده شد
 باقی جیبی اما ابراهیم بن همدان را در ولایت رستم از موضع و نه
 شبیه کردند **دکتر احمد بن یوسف بن حسین** که حضرت امام بن علی بن سلام و فرزند
 و برادران و برادرزاده کان نمایر از زبان کرمانه شبیه شدند و نه
 پیش از آن حضرت امام بن علی بن سلام را در خود اوصیت کرده بود که
 رهنده خاتون را عقد فرزندم قاسم در اوری اما حضرت امام حسین را
 مستحق چنین بود که چون بخود رو و شایسته قاسم را عقد اساز و چون
 بر زمین نهاد و علیه الله و العالی و آبان جانب کینه داشت لشکر زیاد
 بکلم این نهاد و در گرد جمع شدند سر راه بر حضرت سید و نه فاع ازین
 بخود شدند و بکلی شبیه کردند و نه بخت قاسم رسید حضرت قاسم را در
 کشتای نور دیده هم تو از ادرم با دکانی و برادر هم مرا وصیت کرد

که دختر خود را بپسند و خاثر را بعهده تو دارم اسکان عزم نماید بکرمان بچیت
 پدر بزرگوارت عزم کنیم تا خطا برقیست بنگریم پیش خدمت نه نماند فاسم غرض
 کرد امر روز نه روز و ملا مرست بکجه روز سه بازی است نه جای و لیکن
 امروز روز خرافا است نه روز وصال ایتم بزرگوار امروز روزی است نه
 تو چویم و بوصول جد پدرم روم خاطر جمع دارم و اما دی برسن روانه
 که دانا دی من بخواهد بقیامت افاده حضرت چون این کلمات شنیدند
 اب و دیمن کردانند زار زار گریستند انکار حضرت نشسته و زنده خاثر را
 پشت در میان داده و دست بر گرفته بدست فاسم دادند و گفت ای فاسم اگر
 خدای امر در بهادرش باشد که تو را بخت جنگ بدست بنگذارم که بجنگ رومی
 فاسم قول عزم بزرگوار قبول نمود و قبول اکثری از راویان بپسند خاثر چون
 مانده و لطف همان وقت بسته شد و بعضی دیگر روایت نموده اند که امام مظلوم
 خاثر را تسلیم نمود اما شایده فاسم بدر رسیده بود اما قول صحیح آنست که
 علیه السلام و کاتب کتاب بفر حضرت امام چنانچه مذکور شد الفقه چون
 اکثرت را با اولاد و اصحاب شهادت کردند و روایت صحیح است که شهادت
 در پنده خاثر اب حضرت را بر او شدند روی بولایت رومی نهادند

و آن است بمهر تو نام داشت در دیه آمده که هرگاه مخالفان من عصب
 شهر با تو در پنده خاثر بن بختش با ایشان را باز کرد و اندک اسب بپسند
 خدای تعالی بر او پیش کرد و چون مخالفان و در افغانه از موافق و آمدی
 و برادر روان شدند با بولایت سی افغانه و چون شهر ری رسیدند
 در حوالی شهر غازی بود روی بدان غار کردند چون دیک بفرمان شدند بفرمان
 روی باسان کردند و بعضی کرد و اما علما پروردگار را توسل دادند که بعد از این
 دیگر زندگان بخواهم بسته عا دارم بکر عظیم که چشم مخالفان مرا بپسند
 مرا در میان در میان بجا جای ده در ساعتان غار شکافته شد
 و دوری پیدا شد شهر با تو خواست که در غار رود و پنده خاثر و آن
 مادر گرفت و گفت ای مادر مرا بکجه می سپاری گفت ای جان مادر تو را
 دار قاسمی تر از دست شیت که همراه من بیاید پس شهر با تو دختر خود را
 کرد و گفت تو را بکجه سپردم که تر از خدمت خواهم کرد بجه و در میان
 آنکه شهر با تو متوجه غار شد و زنده خاثر و شهادت کردند که کینه داران
 رهبر بزرگ بود و این عمل عا بر سر فاش با بعه چون بنید و خدایا حم علیهم
 بولایت روی درین ساحه ان نیکان بخدمت رسیده خاثر و آن

چندان بماند که فرزند متولد شد و او را قاسم نام کردند اما کشته
 غازی بن یزید و جرد بن شهریار ملک عجم بود قاسم نام را البته شمران برادر
 و پسر کرامی و پسر تازی نامی که حاج بن یحیی خروج کرد قصد اولاد
 لشکر که خبر پرسیدند سعد بن ابومریر علیه الله اشباح ری بود و حاج کهنه
 که در ولایت شمران حاکم بود و فرزند زاده اما حسین که قاسم نام
 نام دارد پیش ایشان است چون حاج لیکن را شنیدند و شد برادر
 نهاد و چون بزرگیک قطع رسید ملوک آن خبردار شدند هر دو آنه و با هم
 جدا دله کردند و جمعی را بچشم فرستادند آخر مخالفان زیاده شدند چنانچه
 از ملوک آن راکشته و قاسم را کشتید که ده شمشیر خنجره خارجان بازگشتند
 ملوک آن قاسم نامی را بموضع در بنده علیا بردند خواستند که دغ کنند
 سر قاسم بن حسن از قبر او زود که حبیب را نزد حبیب آورد پس او را نزد
 پدر دغ کردند و اگر اولاد حضرت امام حسن صلوات الله علیه و آله
 در اخبار آمده که حضرت امام حسن علیه السلام را چهار فرزند بود و پسر
 اسامی قاسم و عبد الله و زید و حسن قاسم و عبد الله را در کربلا کشته
 زید بن حسن را شش فرزند بود و پسر را زید و عبد الله و محمد و ابی اسیم و فضل و حنیف

نام الحسن بن امام حسن علیه السلام چهار فرزند بود محمد و احمد و محمد و یحیی
 و یونس و یوسف و حارث و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی
 و ابو تراب اما محمد را چهار فرزند بود یوسف و موسی و یحیی و یحیی
 اما پسر سالار را دو فرزند بود و اسلام و کنان اما عبد بن زید بن امام حسن
 نه فرزند بود و گریه و قاسم و اوهم و معصوم و معطر و عثمان و عثمان و یحیی
 اما برادر یحیی بن زید بن امام حسن را شش فرزند بود و پسر ماه و یحیی و عبد الله
 و خضر و الیکس و عبد الله و الفضل بن زید را شش فرزند بود ابو طالب
 و عبد الله و عبد الله و عبد الله و عبد الله و عبد الله و عبد الله
 سه فرزند بود سلیم و کلیم و کلیم اما محمود بن حسن نه فرزند بود قنار و یحیی
 و یزید و برهان و عمران و کنان و طالت و طالت و طالت و طالت
 بن حسن بن امام حسن را هشت فرزند بود ایوب و عزیز و عیسی و کامل
 و زاهد و حاد و غفار اما یونس بن حسن را چهار فرزند بود و جبرائیل و یحیی
 و اسرافیل و عزرائیل اما حارث بن حسن را پنج فرزند بود مالک و یحیی
 و موسی و رزق و رحیم تازی که کشته شد بن عبد الملک و در آن
 امام محمد باقر را زید و او شمشیر کرد و قصد اولاد ائمه کرد و جمله امام

روی با طراف جواب نهادند اما محمد بن زید بن امام حسن را با خود
 برست و بوفی در زمان سب و شهر و شش شهید کردند اما حسن را
 در جرایب شهید کردند اما حسن بن امام حسن را با خود فرستادند و در آن
 مردان چون از بغداد روی بولایت می نهادند چون بشهر می رسیدند
 حسن را با بکفر زنده احمد نام و در شهر می شهید کردند و بر المصطفی
 خاندان فرزند آن مفرق شدند یعنی بولایت را این اقا و بکفر
 بکوه پاد و بکفر بعضی بازند از آن ایامی و بوفی را در و این شهید
 در موضع ابوالکاسا محمود و جعفر و یعقوب و فرزند آن محمد بن حسن بن امام
 حسن و عثمان و عثمان و برادران و برادران و عثمان و عثمان و عثمان
 ان عثمان را در و بکفر بعضی شهید کردند و عثمانی بسیار کشتند
 در میان خاک و خون افکندند کسی قدرت آن نبود که دفن کند چون
 در اندیکه بنی شجاع الدین ابو لؤلؤ انصاری با فرزند آن اما در آن
 دفن کردند و در آن وقت یکی بفرزند آن کشت با یک شهید و بکفر
 اگر نژاد آن سب القاب انطاکیه با بکفر با بکفر اما حارث و کاف
 به مرشی اقا و نژاد آن را شهید کردند و در آنهم را با بکفر حارث

بود چون بکفر مرشی رسید بکفر رحمت حق پیوست اما مرشی و ابوالرباب
 بولایت و از مرزها زندان اقا و در آن ساختند و در آن اقا شهید
 با القاب مرشی اما پس سالار با فرزند آن از روی بولایت و از مرزها
 کردند و بکفر روزگار در شعب جیل بسر بردند و بعد از آن روی بولایت
 فرستادند و چون بکفر رسیدند اقا را شهید کردند اما پس سالار بن زید بن امام
 حسن علیه السلام با دو فرزند اسلام و عثمان را در کفر شهید کردند اما امام
 بن عبداللہ بن زید بن امام حسن علیه السلام را در بولایت و بکفر بوضع
 کفشدن شهید کردند اما محصوم و مظلوم بن عبداللہ را در بولایت و بکفر
 شهید کردند بوضع آب بارک اما عون و سالم و سعید بن عبداللہ را
 در بولایت و در این موضع خا و شهید کردند اما خضر و ابیاس بن ابراهیم
 در بولایت و بکفر بوضع مرجان شهید کردند اما بعد صاف و محمد
 بن ابراهیم را در شهر ستاق شهید کردند و بعد محمد بن ابراهیم را در
 شهید کردند و بعد الله و او سم و ذکر ما را در شهر و این شهید کردند
 و ساه انجمن ابراهیم را از بغداد روی بولایت و از مرزها زندان
 مدت روزگار می در شعب جیل بسر برد و بکفر ساه انجمن بکفر

آنکه با تمام بن عبد الملک مردان بسیار مجادله کرده بود آخر الامر در
 بدار المیزانها و موضع کوه پایی که ابو سنق خوانند و حسن ساحل و دریا
 روی زیاده زمان خلفای عباس علیهم السلام آن بدحسب حکم نقل شد
 صحیح است که بود چون انملون کجای پادشاهان در آن موضع رسیده
 بودند آن رستخواران و سیاست کرد آنکه مردمان ولایت سنان
 بر آن موعن اند و قسم یاد کردند که اینها که در دهها شمشیر دست
 نهند چون منافق این شمشیر دست از جر و کشتن باز داشت و از آن
 زمان القاب ایشان شیخ مشهور و سیاست مصلی را با فاضل بن زید
 در زمان عبد الملک روی سیره و دار نهاد و با جعفر بن زید چون بشهر
 رسیدند فاضل با دو نفر از فرزندان عبد الموالی و جعفر را در شهر و انملون
 شمشیر کردند عبد الباقر و عبد الفضل در شهر سیره و در رسیده و نقل شدند
 و زینت ایشان بسیار با القاب حسینی اما عبد اللطیف بن فضل بن زید را کجای
 پایی و زندگان شمشیر کردند اما طیب بن حسن ابن امام حسن علیه السلام را در توابع
 شمران موضع او شمشیر کردند اما سام و جالوت در ولایت سنان
 چون بیایان قتل شد رسیدند ایشان را شمشیر کردند اما علی بن حکیم و حکیم بن

در ولایت شمران اتفاق افتاد و چون شهر شامی رسیدند ایشان را شمشیر کردند
 جشمید بن حسن را در توابع شمران در موضع سمانک طایفه کا و سواران
 شمشیر کردند اما فرزندان یعقوب بن حسن ابن امام حسن را در زمان شام
 روی ولایت لاریکان بنهادند و در آنجا شمشیر شدند و ابوب و جعفر
 و کامل را زاهد و حامد و غفار به بر سنان رسیدند مردمان مردانک و حسن بن
 دعلی سونا مقدمه لشکر خلافت بودند و عجب شایسته و اهلان فرستادند
 بسیار کردند آخر آن دو نفر غلبه کردند و آن معش نفر را شمشیر کردند و در
 یونان بن حسن در ولایت یزد و اصف و جرجان و بکابل و سمرقند و غیر
 هم چون شهر یزد رسیدند ایشان را شمشیر کردند اما فرزندان عمار بن حسن
 ملک مری را در اذربایجان شمشیر کردند اما ملک مری و رحیم بولا و یزد
 اتفاقا و در وطن ساختند و زینت ایشان بسیار شد با القاب حسینی اما
 ابو تراب بن حسن را شمس فرزند سلیم و مسلم و عابد و صالح و ادریس و محمد
 در ولایت سمرقند اتفاقا و در موضع کلبا و وطن ساختند و در
 ایشان زیاده شد با القاب حسینی **جس نیم ده که اولاد و جنات نام**
حسین صلوات الله علیه و آله و صحابه اما در آنجا را در لقمه اندک

شش فرزند بود بنامهای حضرت امام زین العابدین علی الجواد علیه السلام
 و زینب و حسن و حسین و فاطمه امالی الجواد علیه السلام و زینب و حسن
 شش فرزند امام زین العابدین علیه السلام و حسن و فاطمه و حسن و زینب
 شش فرزند بود در راه بخارا از وی هجرت یافتند و به دمشق بردند اما
 خواهران امام حسن علیه السلام شش تن بودند زینب و رقیه و کلثوم
روایت از شیخانی بن عبد الله شیرازی که چون ایران ایدست
 بدین آوردن من اینجا بودم که ایشان را بنزدیک حرم رید پیدا کردند
 مردی که اورا ظاهر بن عارث میگفت گفت که من انب و زینب
 معون بودم که انملون را خواب ربود گفت با طاهر پانامین سر خود را
 بدامن نونم میزنم و سرنا مبارکش در دامن من نهاد و در خواب
 رفت در حضرت امام حسن را در پشت زینب نهاد بود چون ساجده
 ششم فریاد و فغان از اهل بیت دیدم که سر مبارک آن خانجگر
 در آمد و رید شد و بر سران پشت بقدر چهار ریش با سینه دهنند
 بر بیماری انبها را رید و میرا رید و میگفت اللهم هذا اولادنا و اولادنا
 چون من از ایدم ترسیدم و گریه فانه آغاز کردم و بخرجا بنگ

چاک دوم و در غنیمت ای اهل بیت صلوات که بلا شمار اید افتاده است
 پرده بجان بکشند از حضرت شهید که بلا و ضری مانده و انشب بدین
 بخوابیده حال بدش بخوابد چون انچه ششم فریاد بر آوردم
 چنانکه برید معون از خواب در آمد و دید که بیمار که انحضرت بخوابیده
 بود بستانده بر سر و خواست از من احوال پرسد بعد از آن که
 سر مبارک انحضرت دخی بنگم و را که ای پسر معاویه من مدتی بود
 بد کرده بودم که تو با من بدین طریق سوگ کردی و اهل حرم ما را بگریه
 و در قرآن خواندی که سب از پیش جن و انس و جمیع موجودات خدیش
 پیغمبر صلوات الله علیه آله و اولاد او است چگونه فریاد بر دل خدا و علی
 را چه جواب خواهی داد بعد از آن با و از قضیه فرمود با ر خدا بیا
 اخرت را تو دانی اما عذاب دنیا را سر بیا و عاجلا بدو بنهاله و اگر قطع
 دنیا این ظلم را با ر و او دانسته برودی خودی و بنا را از او باز گیر
 در اکثر کتب معتبره مذکور است که بعد از شهادت حضرت سید الشهداء
 بیچهل روز برید را با با بغان اولاد کردند چون بر پید این سخن را
 شنید لرزه بر اندامش افتاد و انگاه گفت سر انحضرت ببری اگر بنگ

چون چشم اند حرم بران سر مبارک فاد و فریاد بر آوردند و امجد
و عقب و حسا و حسنا کیان نوحه و زاری کردند چون چشم فاطمه بر سر
افاد و فریاد بر آورد و انسر خون آلود را بوسه میزد و عرض می کرد که پدر
چه حالت که بر تو افتاده که با من سخن نمی گوی و مرا در بر نمی گیری
و احوال هست را نمی پرسی انسر را بر روی خود میمالد و میباید
زاری کنان جان بخشیم که اهل حرم چون انحال شده که و دیگر
رفقان ننمودند در اجاز آمده که حضرت امام زین العابدین در آن وقت
معهده ساله بود و در کوفه بنیان در بند ریخته عیله الغمه بودند تا اینکه
منیب بن قیس خراسانی خروج کرد و ما را از قاتقان انصرفت
بر آورد و در روایت آمده که امام زین العابدین را بنابر خواش میگرد
بلکه یکی از سقربان خود پاره بود و بعد از آن که منیب خروج کرده
بن زید بن امام حسن را خبر رسید شکر خرم آورد و روی بنما نشان داد
چون خبر منیب رسید خوشحال شد و با هم سپاه به بغال شتاف چون
رسیدند منیب پاره شد با هم سپاه و دست محمد را پاره و انداخت
اند از دورد خراسان هر چه نام منزل آوردند که گشت منیله و با

از آن لحاظ برآورده بعد از آن روی پیش نهاد و در حق
در بقول چند روز پیش خراب گردید و نمای سپاه و شتر اقبل آورده
در عاص و مردان حکم دهان بدهید علیهم الله الناس الملائكة همین
بجویشان نزد بزیلون فرستاد و کوه را پناه گردید و بعد از آن
گافری سبب داشت که قصد و عیب سبب جواب از طلب کاران
حضرت سجاد است نه از برای پادشاهی و الحاقه بزرگتر است
بدان صاحب چون خبر سبب رسید به جلد و سرنگان و بزرگان استقبال
شما عقد چون نزدیک کفرت رسید نهم پاده شد و در جنگ سپاه
سرد پای برین کفرت افتاد و در تمام امام را گرفتند و او را بپای
بعد از آن سبب بفرموده از برای کفرت سبب آوردند و نگار سرد
کرد این در اهل حرم را نیز آورد و حرام گردانید و در کفرت
همین نزد این جن با حیره خود را بقتل کفرت در او و **کفرت**
صلوات الله علیه را چهار ده فرزند بود پس ساسی امام محمد
علیه السلام و حسین و حسن و زید و علی و جعفر و حسن و موسی و انوار و ظفر
و کادی و مهدی و ابوتراب و طیب اما محمد بن حضرت امام **علیه**

عبد السلام را شش فرزند بود بن اسماعیل بن عیسی و بن واثق و بن واثق و بن واثق
و مالک و علی بن علی بن امام بن العابدین را شش فرزند بود بن اسماعیل
طیب ظاهر و شهر و شهر و بن واثق و بن واثق و بن واثق و بن واثق
بن فرزند بود امام رضا و اشرف و بن واثق و بن واثق و بن واثق و بن واثق
العابدین را چهار فرزند بود بن واثق و بن واثق و بن واثق و بن واثق
امام بن العابدین را نه فرزند بود بن واثق و بن واثق و بن واثق و بن واثق
و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس
و فرزند بود بن اسماعیل قیدار و بن واثق و بن واثق و بن واثق و بن واثق
اباس و ابی و ابی و ابی و ابی و ابی و ابی و ابی و ابی و ابی و ابی و ابی و ابی
بن اسماعیل ابرار و بن واثق و بن واثق و بن واثق و بن واثق و بن واثق و بن واثق و بن واثق
ادی بن امام بن العابدین علیه السلام را شش فرزند بود بن واثق و بن واثق و بن واثق و بن واثق
و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس
عبد السلام و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس
چهار فرزند بود بن واثق و بن واثق و بن واثق و بن واثق و بن واثق و بن واثق و بن واثق و بن واثق
محمد بن حسن و بن واثق و بن واثق و بن واثق و بن واثق و بن واثق و بن واثق و بن واثق

و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس
بود و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس
العابدین اما امام بن زید را نه فرزند بود بن واثق و بن واثق و بن واثق و بن واثق
و اسد الله و بن واثق و بن واثق و بن واثق و بن واثق و بن واثق و بن واثق و بن واثق
بود و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس
و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس
العابدین اما علی بن امام بن العابدین علیه السلام را نه فرزند
بود ابو طاهر و ابو تراب و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس
و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس
را شش فرزند بود بن اسماعیل ابوب و بن واثق و بن واثق و بن واثق و بن واثق و بن واثق
و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس
فرزند بود ابو یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس
و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس
مالک و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس و یونس
فرمان شام بن عبد الملک مردان که حضرت امام محمد باقر علیه السلام

اخرا مرج بن در موضع آب دشت شهید کردند اما فرزندان طاهر بن ابی طالب
 ابرار دغا رو که از دشت و نوح و لوط و ناهشم و نهم در ولایت طبرستان
 ابرار دغا رو که از دشت و نوح و لوط و ناهشم و نهم در ولایت طبرستان
 دشت شهید کردند اما نهم و نهم را در موضع بمه زن پوشی شهید کردند
 و آنجا فصل و ابراهیم و نهم و دغا در ولایت خواجه هزار شهید کردند و نهم
 اندوه میان در دغا اما فرزندان **نقی بن حسن بن امام بن العابدین**
 در ولایت نهم ابرار دغا و نهم را در موضع کوراب بن بن شهید
 کردند و حسن در موضع کوراب با شهید کردند **فرزندان نقی بن حسن**
بن بن العابدین طاهر و مطهر و فصل و دغا و نهم در ولایت فدما را ابرار دغا
 وطن ساختند و دغا نشان بسیار شد با نقی جینی **فرزندان علی**
بن حسن بن خواجه یعقوب و یحیی و ولایت تولخ را ابرار دغا
 در آنجا ایشان را شهید کردند اما فرزندان علی بن زید امام بن العابدین
 علیه السلام را در ولایت و خواجه در موضع آشتها رو شهید کردند
 اما فرزندان حسن بن زید اهل و جند و قوام الدین بن قطب الدین در
 دغا و نهم ساختند و دغا نشان بسیار با نقی

اما سبقت بدین بن زید را بگوید با بهار مدخل موضع چهارم شده کردند **فرزند**
امان بن امام بن امان که سبقت شده و کنایه و حساب شده و عطا شده
 الله و عطا شده و عطا شده و عطا شده و عطا شده و عطا شده و عطا شده
 ساضه و دیرایشان بسیار شده با لقب حسنی اما امان بن زید را
 پیشتر در موضع چهارم شده کردند **فرزند امان بن محمد بن زید بن امام بن امان**
 محمد و محمد و زید و در ولایت اسلام افاده ایشان را شش کرده اما محمد
 در توابع ری موضع خلک شش کرده اما فرزند امان خان بن زید شده
 و الله الله و عطا شده و عطا شده و عطا شده و عطا شده و عطا شده
 ایشان زبانه شده با لقب شش **فرزند امان بن محمد بن زید بن امام بن امان**
 ابو طاهر و ابو تراب و ابو سعید و در ارگردستان افاده مدخل کردند
 و زبانت ایشان زبانه شده با لقب حسنی و لقب بن علی بن امام بن امان
 علیه السلام را در ولایت ابر شش کرده اما فرزند امان حسنی بن علی
 و خضر و سیمان و بومی و ولایت از که ده را افاده و ده را در ولایت
 شش کرده و ده را در ده از که ده شش کرده و ده را در ده
 ابرافا و شش کرده و ده را در ده از که ده شش کرده اما فرزند امان

و اناس عليه و ابا عبد الله بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن ابي طالب
 پاسبان عقل رسا بند چون با بکره شفا دست از رسد طبقات کرد و بزرگوار
 اند که خداوند ایشان از وطن با طواف گزینان شدند اما بقول ابراهیم
 موسی و یونس و زید و جعفر و مالک از خدا دردی بولایت ری نهاد
 چون به اینجا رسیدند این برادران کسند خبر یافته روی بایشان نهادند
 و حاضر کردند و ایشان شنبه کردند در موضع قلعه حلی اما زید بن روح
 در موضع صفار و شوش پسرک و برادران شنبه کردند اما فرزندان
 صدی بن امام بن العاص بن علی بن الحنفیه و التمام از حله روی بولایت
 ری نهادند چون موضع خود میره رسیدند ایشان را شنبه کردند اما طاهر
 و مطهر رئیس بوالخیر و فرزندان او شنبه کردند اما فرزندان شیب بن امام
 بن العاص بن ابوطالب در حین درجیم ثابت و صالح و سالم از
 بعد از روی بولایت ری نهادند موضع کسند رسیدند این برادران
 خبر یافته روی با هم را کردند ابوطالب و حنین و درجیم و منوچهر
 بهرام شنبه کردند و صالح و سالم ثابت و حنین بولایت نشو نهادند چون
 موضع زبانت رسیدند محمد و آب و ابراهیم و آماران ایشان را شنبه کردند

فرزند ان جعفر بن روح بن عقیل بن اوی بن ابراهیم بن محمد بن علی بن ابي طالب
 در روزی در حین لقا ان از خنده روی بولایت ری نهادند چون بیاگان
 خرم آباد رسیدند کا و سواران کوبران خبر یافته بسر راه اما مراد
 آمدند و با هم جنگ کردند اما مراد ایشان را شنبه کردند اما عبد الله بن جعفر
 خود چون موضع خود مران رسیدند ایشان را شنبه کردند اما غلام و الدین
 و علاء الدین و جلال الدین را شنبه کردند اما شنبه کردند **فرزند ان امان**
محمود بن علاء الدین بن جعفر بن روح بن عقیل بن اوی بن ابراهیم بن محمد بن علی بن ابي طالب
 و کفان دیوبند و عقل و داد و حافظ و کامل از سمره روی بولایت
 ری نهادند چون بری رسیدند خارجیان و عجب اما مراد و دلایل
 به از حاکم و پسران و قاسم و ادولایت شهر را شنبه کردند و عزان و کفان
 در ولایت خار شنبه شدند و داد و عقل در توانج سولتان افتادند و حاکم
 در موضع قبه گاه شنبه شدند عقل را در کسند رسیدند حافظ و کامل را
 در ولایت ساریخ طایغ افتادند و در اینجا دهن ساختند و ذبانت ایشان
 بهار شد باقیاب حبشی **فرزند ان جعفر بن روح بن عقیل بن اوی بن ابراهیم بن محمد بن علی بن ابي طالب**
بن امام بن العاص بن ابوطالب بن محمد و حنین در زمان سرکل محمد بن روی بولایت

در خانه ما عجب است اکنون باینکه ما را اسادت خوشتر ازین روی کوه
 و او چون نگوشتان و نگوشتان این سخن بجهت نه عجب رقص بر آید
 و از خانه هر دو نوبه بد چون چشم ایشان بر روی او افتاده اما و کجاست
 بخدمت انصرفت اما و نذر عرض که نذر این رسول الله ما را اسراف در خیر
 بعد از آنکه ام را در خانه در زیر زمین داشت و در اینان کرد و عجب از خیر
 بود و ابراهیم نام داشت و خدمت امام بود و در خدمت انصرفت
 که نایب نوری نام داشت و دو سال بر این طریق گذشت حجاج را بپای بود
 معقل نام آنکه آنرا از خانه پیوسته در خدمت حجاج بود و در حبس بپای
 بر سر و روزی زن آنکه داده بکانه انوشیروان رفت و چون بپای
 هر ساعت بکانه بزرگترین برود و در پیرای می آید زن آنکه آنرا از خانه
 از روز پنج شنبه بخوابست بکانه خود رفت چون شب بر آمد با شوهر خود
 که امر در بکانه عجب رفیق بود که هر لحظه زن عجب بکانه بزرگترین رفت
 و در بکانه زن هر دو می آید معقل گفت هر روز بود به این که نشان
 بخیر نشوید بکانه انوشیروان است و در روز در خانه عجب آمد و شد
 بکانه و شب را بکانه روزی رسید به عجب با شوهر خود و گفت

که نایب عجب مردم و نوبه روزن را بکانه چشم چون آنکه از خانه بپای
 که نایب است از او که بکانه از او دانسته در خانه ایشان بپای عجب
 بود و بکانه که دوستدار اهل بیت انصرفت اگر او را و ایشان سلام
 عجب در خانه بپایان باشد بگوشتان خواسته داد و اگر نوبه را
 سازی شود و پیش حجاج بر آمد از آن پانزده چنان رو شد
 عجب روی بکانه عجب که از او در خدمت در خانه بپای عجب مردم در بپای
 خانه بود و عجب و کرب و زاری را که داشت عجب به هم کرب و زاری
 عجب گفت از برای چه کرب و زاری بپای عجب از خانه روز است
 که بکانه نشاء شد می باز آمد و بپای عجب نشاء بکانه روزی چشم چون
 من دوست از اهل بیت چشم بر من نشاء شده که از او را و امام
 در خانه نشاء باشد مرا بکانه که دست داد و بکانه انوشیروان است
 عجب نایب از آنکه بکانه بپای عجب کرب و زاری عجب از آنکه بکانه
 من است که بکانه جان امام را نشاء بکانه زکریا چشم که توانی
 فاش و انوشیروان حجاج را بکانه بپای امام را از عجب نایب عجب
 از این حال خبر یافت بکانه عجب آمد عجب بر عجبهای شکوه است بکانه

پرسه داد و انگاه محبت فرمود و بکشت و در دند و چیده را هم باو کرد که این
 عاشق محمد و بعد از آن چیده را نزد امام علیه السلام بردند چون چیده را چشم
 بر جهان امام افاضت سلام کرد و دست شاهزاده را بچسبید و بچسبید درو
 بکانه نهاد و با او هر خود که اخلاص سرانگه را انگار کردم امام باقر
 بکشم خود و بدم چون متصل هر اندازه این سخن بپشت نزد خواجه رفت
 و حکایت را بیان کرد و خواجه او را زان حال شنید کرد و او را از او کرد
 انگاه خواجه سرور بر از و محبت فرستاد که شاهزاده را نزد خواجه فرستاد
 چون این سخن را شنید فریاد کرد گفت سبحان الله گفته کار خود را
 کرد و حال چه چار کنم اگر شاهزاده را بدست مخالفان و هم البته
 او بگستند فرمای قیامت چه جواب گویم و انگاه فرزند خود را طلب کرد
 و گفت ای عزیز منصف اینجا میسر است ^{است که نزد این بچشم} پسر گفت ای پدر غلام را بچشم
 و دست با بدکار خواجه خود بسیار جان داد بعد از ای امام باو
 و انگاه محبت است فرزند خود را گرفت و توکل بر خدا کرد و بزد بکشت
 برو و کشت این فرزند امام زین العابدین علیه السلام است چون آن
 ملعون این سخن را شنید شاد شد امر کرد و نایان گوید که او را در میان

گرفت و دیواری بفرستاد و چار و پنج بر سر وی نهاد و محبت باو بد کرد
 بکانه ریخت و حد کرد و خدا بر او کرد که فرزندم بدرجه شهادت رسید
 را زاری کرد و گفت تو گفت علی الله از آن وقت انگاه با کجاست تو
 با من و چون زن اینچنین گفت که من که شرمند آلم هر چند عورتی
 گواید باش که فرزند را در راه تو فرستادم از کرم خود فرستاد ابعبات
 بخوانون قیامت برسان بعد از آن پیش شاهزاده رفت و دست
 و پای شاهزاده را بپرسه داد و طعام از چیده شاهزاده حاضر کرد و گفت
 فرمودند ابراهیم را حاضر کرد و آن عرض کرد که حاضر فرمودند که این
 طعام بخورم از آن حکایت را بیان کرد و آنحضرت کرشمه در دست
 بد رکاه قاضی الحاجات بلند کردند و فرمودند که با رجای این ظلم را
 بر ما را انداز که ظالمان در حق ما و دوستان ما میکنند ناگاه در قفا
 کسی بگوید در را بخورند فرزند خود را دیدند خوشحال شدند سر سجده نهادند
 عرض کرد الحمد لله الذي هدانا لهذا ان كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله
 گفت ای فرزند احوال خود را بگو تا بر ما ظاهر شود گفت ای پدر در راه
 که سر او در میان باس گرفتند دیدم مردی از آسمان پدید آمدند

کوه آهسته بر بالای سرین ایستاد و هر دو دست خود را بر سرین
 ساخت و سرین در زیر هر دو دست او سالم ماندیم بعد از آن حضرت
 امیرالمومنین در رسید و سر آید و او را در دو فرمودند برود و خود را
 از سرین سلام برسان و بگوید که حق ما را بجای آوردی
 و خود ای قامت خود را از حق کوی براب تمام و تو را بدین
 جای و هم چون محب بن کلمات را شنید جان کن تسلیم کرد
 گویند و خری داشت بدیده نام بعد آنحضرت در او روید و
 فرزند از آنحضرت علی بن عبد الله و قاسم حسن و ابراهیم و ابوبکر
 و زید و ابی القاسم بن امام محمد باقر را چهار فرزند بود مالک محمد
 و اسود و ابوبکر بن امام محمد باقر را شش فرزند بود علی و معصوم
 و وایال و شعیب و قاسم و محمد بن امام محمد باقر را سه فرزند
 بود حسن و مطلب و عتب بن عبد الله را شش فرزند بود محمد و عیسی
 و اسمعیل و حمزه و مارون و واهم و خالد و یونس بن محمد و را
 شش فرزند بود ابوطالب و ابوالفضل و عبد الفضل و عبد الحمید و عبد
 عبد الکریم بن ابی طالب سه فرزند بود ابو جعفر و حسن و حسن بن ابی طالب و فرزند

بود و گوید و او را **عبد الحمید** چهار فرزند بود جمال الدین و قاسم الدین
 و نظام الدین و عطاء الدین **ابو تراب بن محمد** سه فرزند بود یوسف
 و یونس و موسی و اسکندر و یحیی و صالح و هارون و اسرافیل
 تا زمان منصور و واثقی علیه الله و العذاب که آنرا مراده قصد اولاد
 آنکه کرد جمله اما مراد ما ردی با طراف نهادند علی و ابراهیم حسن
 و ابی و در شهر سمره شهید گردیدند **ابو تراب بن ابی طالب** و عبد الحمید
 از بغداد ردی بدست فلان نهادند چون بد آنجا رسیدند ایشان را شهید
 کردند **عبد الحمید** و عبد الحمید و محمد و ان رشتند در آنجا و علی و ساجده
 و زیات ایشان بسیار شد با نقاب حبشی و مالک و محمود و اسود و
 ابولایت بر قونیا نهادند چون بد آنجا رسیدند جماعت شهیدان شدند
 بایشان حماد که کردند از آنرا ایشان را شهید کردند **فرزندان**
 ابوطالب از بغداد و ولایت از آنکه علین حاکم شد ایشان را در آنجا
 شهید کردند **فرزندان حسن** بولایت ری رشتند قاسم را در شهر
 موضع درک شهید کردند **معصوم** در ری بکشد طایفه کا و آن
 شهید کردند و علی را بنوابع شهید می در موضع نیک شهید کردند

محمد بن ابراهیم بولایت خراسان رفت چون بهرات
 رسید و برایشید کردند **فرزندان** ابراهیم حسین و طرب از بغداد و کربلا
 هزار دین کردند و بستان زیاده شد با لقب **حسینی** **فرزندان**
 محمود بن عبد الله طاهر و طاهر و اسمعیل و حمزه و مارون و ادهم و یونس
 و خالد از که بولایت دارالمرزفتند چون بنا و خ طایع رسیدند
 سفری شدند **طاهر** و **فرزندان** در ولایت طایفان موضع افغان در وطن کردند
 و زیادت بستان زیاده شد **حسینی** **فرزندان** در ولایت ساوخ
 طایع سفر آید و وطن کردند با لقب **حسینی** **فرزندان** در ولایت سولفان
 افغان و در وطن ساحت با لقب **حسینی** **فرزندان** در ولایت نصران بدو
 وطن ساختند با لقب **حسینی** **فرزندان** اسمعیل بن عبد الله ابراهیم
 و اومان و محمد و سب از بغداد و بولایت طاهر رفتند چون بهرات
 آید و رسیدند ایشان را شید کردند **فرزندان** ابراهیم بن اسمعیل
 ابو جعفر و محسن و حسن از بدینه بولایت دارالمرزفتند چون باطل رسید
 و وطن کردند و زیاده شد با لقب **ابو جعفر** **عبد المعالی**
 محمد و او را از بدینه بولایت خراسان فرستادند و ایشان را رسید

۵۸
 وطن کردند با لقب **اوراق** و در زمان متوکل ملعون که حضرت
 امام علی بن ابی طالب علیه السلام را زهر داد و شهید کرد و بعد از او آمدند کرد
 در آن وقت **کبان** بن جعفر بن موسی بن امام محمد باقر و در آن
 بنو امیر شهریار و بان در موضع قلعه صلیکان به جیره نشسته بودند
 بن علی بن سلیمان بن محمد بن حسن بن علی بن ابراهیم بن محمد بن علی
 بن ابراهیم بن اسمعیل بن محمود بن امام محمد باقر و در خدمت محمد بن
 صالحان آمد و خدمت کرده در کوه پاد به پستدار در موضع با لواء
 وطن کردند و زیادت ایشان زیاده شد با لقب **اوراق** **فرزندان**
 عبد الفضل بن ابراهیم جلال الدین و عماد الدین و حاکم الدین
 از بغداد بولایت دارالمرزفتند و در ولایت لارستان در موضع
 رحا ریخته افغان و در وطن ساحت و زیادت ایشان زیاده شد با لقب
 و میر حاکم الدین در زمان امام حسن عسکری **فرزندان** در ولایت فاو
 وطن و در وطن ساحت و حاکم شمران ملک قباد بود و دوستدار اهل
 بیت بود و امیر حاکم الدین را رعایت بسیار کرده و راجع را الله
 که در زمان خلفای غیاثی حاکم غیاثی شعیبان نفیسه میکرد و مذکور شد

که بنا بقدر کوه در روز بزرگتر بر المومنین را بکشد و اندام و بدن
منصور و او افق بید عبد الله بن امام محمد باقر که از صدر روی بویست
ری نهاد چون بر می رسیدند مدتی بپروند و آخر الامر محمد آن ری
انگشت را شمشیر کردند و از اخبار آورده اند که ابراهیم بن محمد با
چهار فرزند بود یعقوب و حسین و جعفر و محمد و دست خط از امام محمد
و است که از خرج معاف باشند و قیام حکم خلفای بنی عباس بود
در دارالمزور و من ساهل شد اما فرزندان حسین واحد در کوه پا
سجین و من کردند با لقب لواء اخبار راست که مامون
ارشد چون پادشاه ممالک خراسان شد حضرت عباس
موسی اترخان را از مدینه بشهر طوس آورده و پیش دای خود کرد
و جعفر فرزندان امام موسی آنرا به خراسان شدند صدقه تقرب
بعد از آن عون و سالم بری بوضع خانه با همیره خود و من کرد
و در منزل شاهزاده قاسم بن جعفر بن امام محمد باقر بود و بعد از
مدت ده روز بشاهزاده فرمودند اگر ما را بامان رسان
همیره خود را بقتل تو و را دریم شاهزاده ایشان را بامان رسان

ایشان همیره خود را بقتل تو و را دریم شاهزاده ایشان را بامان رسان
حضرت عباس بن موسی را مامون زهر داد و قاسم با جعفر انصاری
رشد و از آنجا وطن کردند و مردم انصار ایشان را از عیال
کردند تا زمانیکه خلفای بنی عباس از جبهه کشتن اولاد ائمه با
شکر فرستادند تا بشهر آورده رسیدند فرزندان عمره که در زمان سپه
هر بیت کرده و در آنجا وطن ساخته بود و بشکریان رسانید که در آنجا
اولاد ائمه زیاده میباشد آن حرام زاد و مار بن شهر سیاست
زیاده کرده که جبرایشان را رنجی کرده ایشان قسم یاد کردند که آنها
بکشند و رسیدند املاکین دست از ایشان بازداشتن آن
وقت آنهمان میدان شاهی مشهورند و اینست که چون مامون ملعون
امام رضا را شمشیر کرد و در مدینه برسد و تمام کردن اولاد ائمه
برآمدند عقیل بن امام موسی را گریس و گرسه جراحت زیاده
رسیدند با جراحت بری در موضع بز آبا و بمنزل خب شانه فرو
آمد مدت شش روز بیمار بود از اثر همان جراحت از دنیا رفت
و فرزندان یوسف بن امام موسی آنرا ذکر یا محمد و اسمعیل در

بوضع ابرین آمدند شاه بر سر اما فرادنا و ایدو مجاوله کرد و کرا
 و ابعیل را شهید کرد و محمد را جراحت رسید زان محمد را پنهان گما
 خود برداشت زان او را معالجه کرده زان اسوهری بود که عیال
 بنی عباس را خدمت کرده محمد زان او را دعاء کرد و بکرمان آمد
 طهمی بایان قلعه و خبر رسیده غاری در آنجا بود شب و روز در آنجا
 عبادت میکرد و بعد از سه روز چو پا به برادر غار رسید او را اعیان
 شغول دید گفت این مرد از ابو زبایان است همان ببر که کثیر
 شهر را خبر کنیم روانه شد و مردم را آگاه کرد و جمعی برادر غار آمدند
 و هر کس ضربتی بشا برآورد زنده آخر همان چوپان همان چوب خود
 بر شانه شایه برآورد که بهمان ضرب از دنیا رفت خبر منتشر شد
 آنکه برادر غار شهید شده ازین ترغیض نوزده سال گذشته بود
 و لغش او را در شب پنجشنبه در همان چوپان اردوستان بود
 در پانین غاریان قلعه دفن کرد و فرزندان محسن بن امام موسی
 ابراهیم و ابعیل و دولاب طالقان احضار نمودند ابراهیم را در موضع
 او جان طایفه نژاد و یان شهید کردند و ابعیل را در اسپار طالقان

چشمه بآن شهید کردند فرزندان ابراهیم بن محسن جعفر و موسی از شیخ
 جلال الموت رفتند چون باز بهیم الموت رسیدند بابا اوس با فرزند
 ایشان را شهید کردند در موضع دین دفن کردند **و خبر است** چون بعضی
 ملعون حضرت امام حسن عسکری را زهر داد و قتل او را و الله اعلم
 الدین و میر عبد الله در هربست املون از شمران بکرمان فرستاد
 چون طیس رسیدند وطن کردند و در زیاتایان زیاده شد و بخت
 محمد را یک فرزند بود و میر ابراهیم و میر ابراهیم سه فرزند غیاث
 و میر حسن و میر مهدی و میر عبد الله را یکفرزند بود و میر حامد الکی
 اما ابعیل بولایت شمران رفت چون بجایه پاید شمران رسید وطن
 کرد و ملک شمران ایشان را اسپار عایت کرد و میر مهدی در ولایت
 رستم در موضع زان سرستان افتاده وطن ساخت اما میر حسین را بهما
 فرزند بود و میراد و میر غیاث الدین و میر محمد و میر یاسم بدست
 بد بد و چلان میر بردند و بعد از آن میر حسین و فرزندان از اولاد
 چلان روی بالموت و طالقان رفتند چون بدینجا رسیدند میر
 را شمر در برکات پل و شافاده وطن کردند و زیاتایان

بالقابا سیرا امیر حسین با دو فرزند امیر امدی و امیر عباسالدین
 در طالقان بموضع ارمت افتادند و بعضی در موضع سرطان
 وطن ساخته بالقابا سیر **دایت** که عباس بن امیر المومنین علی
 سه فرزند داشت زید و عبدالله و ابراهیم و آنحضرت را در کربلا
 شهادت رسانیدند و فرزندان وی بری قتل شدند چون بدینجا رسیدند
 ابقی سواران کذب خبر یافته با فرزندان آنحضرت جدا کردند اینان
 زخم پاری رسیده بود و روی نه پست نهادند چون به ریگان
 رسیدند ایشانرا شنید کردند ابراهیم بطالقان فرار کرد چون بیده
 رسید در خانه نیکان بقال فرود آمد تا مدت چهل روز بیمار بود
 و جراحت زیاده داشت از آن زخمها بجز ار رحمت حق چربست

چهارم در ذکر اولاد و نسب **امام جعفر صادق علیه السلام** دایت میگفت

بن یحیی خراسانی که حضرت امام جعفر صادق را داشت فرزند بود
 حضرت امام موسی کاظم و علی و مظفر و اسمعیل و محمود و یحیی و محمد و عبدالله
 و چهار فرزند ناصر الدین و حسین و سلیمان و قاسم و مظفر را
 هفت فرزند بود ناصر الدین و قاسم و سلیمان و محمد و زید و علی

و تارث اما اسمعیل بن امام جعفر را پنج فرزند بود حسن و حسن و اسمعیل
 و دانیال و یوسف و محمود بن امام جعفر را سه فرزند بود عثمان
 و برمان و کلان و یحیی بن امام جعفر علیه السلام را دو فرزند بود یحیی
 و یعقوب چون معتمد ملعون حضرت امام جعفر را زهر داده شد
 قصد اولاد آنرا کرد اما فرزندان باطراف پراکنده شدند یحیی
 و یونس جدا رفتند چون بکعبه رسیدند ایشانرا بدرجه شهادت رسانیدند
 و عبدالله بن امام جعفر را دو فرزند بود طاهر و مظفر و جعفر و طیب و رزاق
 و دختران حبیبه و صفیه و زینب و فاطمه و امام موسی را علی و محمود
 بنجد و در فتنه را باقی اولاد و احباب بولایات عراق و فارس
 و دارالمزفر رفتند و در هر شهر جمعی را سبب میکردند تا آنکه در قزوین
 منزل کردند بنیان قزوینی بر سر ایشان آمده و بنای جنگ اکراد
 و در تن روز اسمعیل چندان حرب کرده بود که خون در کوفه زود
 شده بود تا آنکه انگلیس بفرموده داوران را بست که بسا و انکس
 از شهر بیرون روند و جمعی سی و چهار نفر بودند و چند نفری از آنها
 تا سه روز در صوفی آباد قزوین حرب نمودند و جمعی را بکشم فرستاد

و اخرا لامر اسمعيل را بسان چندی بطرف اقباب بر آمدن شهید کردند
 و مظهر و محمد و یکی بطهران رفتند و محمد و یکی را شهید کردند و مظهر از آنجا
 بوی بد ماوند گذار و در جراح بسیار بوی رسیده بود و چون بموضع
 بوجهن رسید در خانه شمال نام فرو دادند تا مدت چهل روز بجا بود
 از همان جراحها بر حقت حق پوست و فرزندان علی بن امام جعفر
 سید ناصر الدین و سید حسین از فرزندان بولایت ساوخی بلاغ شدند
 چون بموضع قومه رسیدند حسن ایوب و حضرت ایوب سر راه رسانده
 گرفتند و محاربه کردند چهار روزه زخم برهن سید ناصر رسید از آنجا بری شدند
 چون بطهران رسید در خانه در دیش صالح فرو افتاد چهار روزه روز رفته
 بود و بسپهان زخمها بجا و بر حقت حق پوست حسین و سلیمان را داده
 شهید کردند قاسم را بموضع این شهید کردند و ابراهیم بن علی بن محمد
 بن عبد الله بن قاسم را در ولایت لم بموضع ده و دو شب اضا و دژ
 کردند و بستان ایشان را بد کردید باغبان جعفر بن زید بن امام
 العابد بن علیه اسلام در زمان ماسم بن عبد الملك مدد از بدنه بر
 رفت چون بطهران رسید در خانه حسن سناک منزل گردید و دست زخم

ان زکوار را بوسه داد و دستش ماه ماه بعد جلال الدین بر سر
 فروج کردند و ساهرا در اور خانه حسن شهید کردند و فرزندان مظهر
 را مارون و حمزه و زید و مالک و حارث از فرزندان بحدستان و قندچ
 بخرم ابا و رسیدند ایشان را شهید کردند و بعد از فرزندان حسن بن مالک
 بن زید بن مظهر بحدستان رفت و دهن ساحل خیزان و زیاده شهاب
 جعفری و فرزندان محمود و عمران در مان و کنعان و نهر زره کوه
 رفتند بموضع پارا و ایشان را شهید کردند و فرزندان اسمعيل حسن و محمد و
 و ابراهیم و دانیال بدار گرفتند و در آنجا ایشان را شهید و فرزندان
 یحیی یوسف و یعقوب در ولایت بهر وطن کردند و هیئت ایشان شد
 با لقب جعفری و یعقوب بن یحیی بحدستان بموضع دینه و شهید
 کردند و فرزندان محمد اهل دسل و کرار و محار و عبد الله بن امام جعفر
 بد ماوند بموضع عین و دژان خا رجوان ماج خیر یافته در آمده بسیار
 مجاهده کردند اخرا لامر و بر شهید کردند و در دیش شرف الدین امام
 برداشت بر سرش گذاشت خواست که در ادفن کند اب خود و بچه
 اب از شک جاری شد و هر که آن بر ساه را میزد و میزد تا در دشت

فرزندان عبدالله مظهر و جید و قطب رضا از انجا با در میان نهاد
 در این اقطار ساختند با نقاب نصیری و دختران ادا و درسی سرگرد
 در میان اولاد **جناب امام موسی قاسم علیه السلام** آورده اند که
 حضرت راجل و فرزند بود حضرت امام علی علیه السلام و حسن و عسکرم
 و فرزند و خواجه احمد و محسن و سرادین و عبدالله نام و عقیل و طب
 و محمد و ناصر و با سر و حمزه و محمود و احمد و رضا و شاه
 و یعقوب و خیر و محمد با فرو اباس و حاجی رضا و عباس و نوح و علی
 و امان و صالح و موسی و عون و سالم و ذکر با و شعب و یحیی و اسمعیل
 و ابراهیم و ابوجاب و یوسف و دختران فاطمه و آمنه و فاطمه عبدالله
 شش فرزند بود و فاضل و فضل و عماد الدین و عماد الدین و قوام الدین
 و صدر الدین حسن و آن فرزند بود و ابی و احمد و عابد و هاشم و یحیی
 و فرض علی و اصف فرزند بود و خیر و با فرزند و دختران حمزه و علی
 و سلیمه خان و در حبه خان و آن خان و محسن و آن فرزند بود
 از و حاضر و ابو در سر ادوی بن امام موسی که را شش فرزند بود
 صادق و حاجی و مادی و دختران حبیب و فاطمه و اما عیسی

و ابراهیم فرزند بود و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور
 و اسمعیل و امان و عون و خیر و الله و حبیب الله و نور و نور و نور و نور
 بود عبدالله و ادوی و حمدی و آنچه از اولاد امام موسی علیه السلام مجید
 بود و بنده نصر بود و محمد و ناصر و با سر و حمزه و محمود و احمد و رضا و شاه
 رضا و سالم و لام و یعقوب و خیر و محمد و با فرو اباس و عباس و حاج
 رضا و نوح و اصف فرزند بود فاطمه و زید و ملک و قائم و ادهم و پیلار
 و عمران را شش فرزند بود بلال و رضا و حبیب و علی و یحیی و یحیی
 و موسی و امان و راجل و فرزند بود حسین و ابی طالب و علی و زید
 و صالح را شش فرزند بود محمود و جید و عبد الدین و قادر الدین و یوسف و یحیی
 الدین و خواجه احمد را شش فرزند بود عبد الفضل و ابوالحسن و ابوالحسن
 و دختران ساره و با جبر و با جبر و با جبر و با جبر و با جبر و با جبر
 و داد و محمد و محمد و دانیال و فخر الدین و سرف الدین و عبد الله
 عون و راجل و فرزند بود ارون و قائم و مادی و حمدی و سالم و حاج
 فرزند بود یوسف و یونس و داد و عیسی و فاطمه و ذکر با و اصف
 فرزند بود خضر و اباس و عباس و اما عیسی و یعقوب و حاجی و یحیی

راعب را شش فرزند بود حافظ و کمال و عقیل و مسلم و داود و ابو عفا و
 یحیی را شش فرزند سید محمد فریخی و محمود و حسن و حسین و ابوطالب و ابوالفضل
 و دو خزان زنده و یک تنه و عقیل را شش فرزند بود محبوب و عابد و شهاب
 و نعمت و اسد و حبیب و احمد و ساجد و ابراهیم ابو جاب را چهار فرزند بود
 باقر و جعفر و احمد و ناصر و یوسف را شش فرزند مالک و صادق و مصطفی و
 در جهان و برهان و محمد و علی و احمد بن حسین را شش فرزند فتح الله و نور الله
 و عابن الله و عباد الله و روح الله و جعفر بن قریظ را چهار فرزند بود و عیسی
 و عبدالرزاق و سید لقی و میر مصطفی و مهدی بن نوروز یک فرزند بود
 عباس و عباس را دو فرزند بود حسین و حسن و یک فرزند بود عباس
 و عباس را چهار فرزند بود محمد و محسن و حسین و یوسف و شمس که
 حضرت امام موسی ششید کردند و قضا و لا دایم کردند و ایشان را
 و جواب رفتند و حسین بن عباس بن مهدی بن نوروز از بعد از
 کرمان در جوپار وطن کرد و دیات او زیاد شد با لقب کورور
 او را که در زمان حضرت امام محمد تقی بن علی بن خواجه نورک بن عبد الله
 بن ماسم بن شمس الدین بن حسن بن یوسف بن محمد بن علی بن عباس بن علی

بن مهدی بن نوروز از زمان کرمان در المیز بموضع رود با را سید
 وطن کرد و دیات او زیاد شد با لقب کورور و در زمان غیاث الدین
 که از خراسان فرار کرده بودند ولایت رها و قصران بموضع رود که فرود
 آمدند و نورک بن عبد الله در امامت وزیر ملک اسخدر شمران بود و میر قیاس
 اولاد ای امام محمد باقر علیه السلام با مادرش و خواجه نورک را ملاک
 کرد و حضرت خذرا که نام خواجه نورک بود او دو فرزند بود که از عوالم
 و هفت امام محمد باقر بن امام موسی بن کرور نوروز با ثانی یکدیگر شمران
 و در آنجا وطن کردند و دیات ایشان زیاد شد با لقب کورور و بعضی
 و زید بن نوح را چهار فرزند بود دافا و در هنده و حافظ و مالک و حسن بن دافا
 شش فرزند بود ابوطاهر و ابونراب و ابولیب و عبد الله و رزاق و جعفر و
 محمود بن صالح را سه فرزند بود علی و یعقوب و حمزه و عبد الفضل بن نجم
 احمد را شش فرزند بود داود و عقیل و یوسف و اسد و محمد و واحد و حمی بن
 طیب را دو فرزند بود عیسی و یحیی و یحیی بن عیسی بن شمس فرزند بود عابد
 و شعیب و عثمان و سیدمان و غالب و طیب و ابوطالب را دو فرزند بود
 یوسف و حسین و در آنجا که حضرت امام موسی بن ابراهیم را زین العابدین

مشقه دوازده هزار گواره نوبین اربیس پیش امام بر سران میسر کردند
 دوازده هزار شتر میسر کردند در **بصره** که چون مامون الرشید
 ملعون علی بن موسی عیسیا سلام را از عینه بطوس برده بنوا ای خود ساجده
 جمعه فرزندان و فرزندان را در بولاب خراسان فرستاد مگر من را که در بغداد
 شنبه کردند باقی و بجز خراسان فرستاد چون با فتح بلخ رودخانه کره
 رسیدند خارجیان بر سرایشان کشیدند و محاربه کردند اخرا لام حسن رسیدند
 و اکثری را جراحت رسانیده وقت شب فرار کردند و هر یکی بجای پناه
 رفتند **عبد الله بن امام** در سافج بلخ موضع درده رسید مردمان نوحان
 ایشان کردند و با امرا و **عبد الله** جداان حرب کرده تا او را شهادت
جعفر بن امام که در نواح و این در سناروک شنبه کردند و احمد رضا
 در شبر بار بموضع زرکان شنبه گفته گویند از فرزندان امام در سافج
 صد نفر را شنبه کردند موسی بن طیب بن امام و خواجه احمد بلوان فرستاد
 طايفه مری و سیری خبر یافتند و آن دو شاهزاده را شنبه کردند و طیب
 امام بموضع رسان شنبه کردند و سوادین دوزک را دجود و مجد و نوح و لای
 و سام با یک همیره از کرده بدار المیزر شنبه کردند و فرستاد چون به عیسیا

رسیدند

حسن بنس و فرزندان و رسیدند و محاربه کردند اخرا لام محمد را مجروح کردند
 و از آنجا بموضع بروان رسیدند **عبد الله** شنبه نزل کردند **عبد الله** حجاز
 او را به دست و او را از فلان سپهان کرد **اسکندر بنس** و فرزندان عیسیا
 امرا و **عبد الله** چون به بروان رسیدند بر در خانه **عبد الله** شنبه را داد و او را
 پارسیدند و جای نشیندند شاهزاده تا چهار روز زنده بود و در پوزده هم کجای
 حق پوست و سام دلام مجود و به همیره خود در میان راه رفت در موضع کرج
 کشیدند که در نواح را بر **عبد الله** در جنگ بسیار جراحت رسیده بود و از آنجا
 بدار المیزر شنبه کردند موضع چند کیش بنانه حسن کا بق فرود آمد آن شخص فرزندان
 خبر داد و ایشان به بردند بعد از چند روز کجای رجعت حق پوست تا دوزک باقی
 موضع موش شنبه کردند و سر اوین را در **عبد الله** در جنگ بموضع نزار
 افتادند و یقه شیر کمان بر سر ایشان در داده پسار محاربه کردند و جراحت
 با امرا و رسیده بود چون بموضع لایج رسیدن پسار با غالب شده
 بود و حرام داده کان را بهار گرفته بودند و تیغ چون امرا و دایم
 حال دید چاروق خود را پر و خورده سپهان آن ظالمان امرا و را آید
 و امرا و نیز دایم بدین مضمون که **الحسن** او را پسار کرد آن ظالمان

کرد

بخوان ساز اخر الامر در موضع لا و سج طایفه ترش خرابه بود امام را
 در اند در موضع کل شهبه کردند اما مراده سهراب و عقل و فرزندان خشم
 عه گریان و فلان بر سر اما مراده اند و پس از یک پند شاهزاده کهشای
 عمان مرا با این جامه خون الوده و قرینه خدای قیامت شاه کل
 باشد و روی مر ابلطف بغداد کشید که در من ازین قوم نفرت دارم
 اما حاجی رضای از گره بری رفت چون بخاک رسید و برانید کردند
 ریح از گره بنان رفت چون به خورشید رسید طایفه بهینان در اسپهبد
 اسمعیل بن ذکریا در گره مجروح کردند چون بواج شمران پسر از رسید با آن
 چار و برانید کردند **و چهار است** که چون مامون الرشید حضرت امام
 زهر داده شهید شد اولادش که در نامه بطراف و جواب فرستاد که هر کجا اراد
 ائمه به باید بکشید حمزه و یعقوب و الیاس از بغداد و بلاد هم فرستاد چون
 موضع بوزن لوشکان رسید ایشانرا شهید و شعب و بجای رادر شهید
 رسید شهید کردند و عمار الدین و علاء الدین و قه الدین و صدر الدین
 در شهر بغداد شهید کردند اما و خزان امام موسی کاظم امده قانون شده
 و سکنه و حلیه در حمله از بغداد و بشهر مروین رسید خواجهان سر راه را

در محله شهید شدند حاجب شهید و موضع را خوانان و یک گویند حتی
 و برادران است سه نفر بودند بقم قشده خانان بر سر کشید و انهار
 بنامی شهید کردند و محمود و ابولایت رستم و رف چون موضع نای و بر شهید
 کردند و در خان سراجین را در طهران شهید کردند و رضای بن عون بن امام
 به در اندر رستم و ارفا و موضع ناطل و در انگشت و جان بن عون در طبرستان
 تا نوکلایه رستم و شهید بن عون در کج رستم شهید کردند و قالد بن عون
 در کج رستم و شهید کرد و در جرجین بجای بن امام را در کج رستم
 شهید ده شهید کردند و آبراهیم بن امام را با شصت نفر از اولاد امام را
 زاده در شهر امل موضع لدر جرجین حسین بن با فرزندان مامون خود شهید
 کردند و قاسم بن رضای بن امام در رستم و موضع کران و برانید کردند
 و علی کبابی بن عون در رستم و موضع نوار دین و برانید کردند و
 دفن کردند و در رستم و موضع کبابی خاندن و عزیز بن مومن بن امام را
 موضع او بن بطرف قاصب را کبابی شهید کردند و طیب بن حسن بن امام
 حسن را موضع او بن شهید کردند بطرف فردوس بن حسن شهید کردند
 رستم و ده عبد العظیم بن فضل بن زید بن مامون بن محمد بن آبراهیم بن حسن

بکران ساز آخر الامر در موضع لا و جحیم بقدر پیش خرافه بکر امام را
 در اندک در موضع کل شهبه کردند اما فراده سهراب عقیل و فرزندان او
 همه گریان و دالان بر سر اما فراده اندک و پس از بکر شهبه شاهراده کشتی
 عمان مرا با این جامه خون الوده و رفیق شهبه تا فرادی قیامت ساجد نکند
 باشد و روی مرا بظرف بغداد گشتند که در من ازین قوم نفرت دارم
 اما حاجی رضای از کوه بری رفت چون بخدک رسید و برانید کردند
 و صالح از کوه بکران رفت چون به بخوش رسید عافیه بنیان در انبساط
 امین بن زکریا در کوه مجروح کردند چون بواج شمران شهبه رسید با آن
 چار و برانید کردند و **در اینجا است** که چون مامون از شهبه حضرت امام
 زهر داده شهبه نصدا و لا و کرد نامه با طراف و جواب فرستاد که هر کجا از او
 آمده به باید بکشد **و** حمزه و یحیی و ابیاس از بغداد بطارم فرستاد چون
 بموضع بوزن کوشکان رسیدند ایشانرا شهبه **و** شعیب و یحیی را در شهبه
 رسیدند شهبه کردند و عمار الدین و علاء الدین و قند الدین و صدر الدین
 در شهبه نصدا و شهبه کردند اما در خان امام موسی کاظم الله فائون در شهبه
 و سکنه و حلیه و رحیمه از بغداد در شهبه فروین رسید و چنان سر داده رفت

در شهبه نصدا و شهبه کردند و انوشیروان و خاقان و فیهل کوبند و خاقان
 و برادران است که نصرو بودند و شهبه نصدا و خاقان بر سر شهبه و انوشیروان
 بنامی شهبه کردند و محمود و ولایت نصدا و رفت چون بموضع نای و شهبه
 کردند و در خان سرادین را در خان شهبه کردند و رضای بن عون بن امام
 به در اندک نصدا و بموضع ناطل و برانیدند و جل بن عون در جل و نصدا
 تا نوکل به رستاق و شهبه بن عون و در کورسان شهبه کردند و فالدین بن عون
 در کورسان و شهبه بن شهبه کردند و جعفر بن کبی بن امام را در کورسان
 شربک ده شهبه کردند و برانیدند امام را با شهبه نصدا و اولاد امام و اولاد
 زاده در شهبه نصدا بموضع لایه بر چن جین برش با فرزندان مامون خود شهبه
 کردند و قاسم بن رضای بن امام در شهبه نصدا بموضع کران و برانیدند
 و علی کبی بن عون در شهبه نصدا بموضع و در این و برانیدند و در شهبه
 و فن کردند و در شهبه نصدا و خاندان و عزیز بن حسن بن امام را برانیدند
 بموضع او بن بطراف و شهبه نصدا و شهبه کردند و طبیب بن حسن بن امام
 حسن را بموضع او بن شهبه کردند و بطراف و فرزندان شهبه کردند
 است و برانیدند و بن فضل بن زبیر بن محمد بن محمد بن حسن

در بابان شهر را شهید کردند **عبدالمعین بن حسین بن ادمان بن امام** و **دین**
 کوشک داشت بدو حاج شهید کردند **فرزندان محسن بن امام** شهیدان
 رفسند و شهر شاهی وطن کردند **بابا بن محمد بن فرزندان** **نواحه احمد بن**
حسین و ابوطالب علی و زید **بالموت** **رفند حسین و ابوطالب** **را حسین** **میر**
اما **فرزادها را** **احسن** **ام بود** **و کشت** **شهید کردند** **و زید** **بموضع** **شرکه** **و کشت**
کشته **رضا** **بن امام** **بازند** **ان** **بموضع** **داد** **و** **بر** **شهید** **کردند** **فرمود** **ای**
سید **محمد** **فرشی** **و جعفر** **فرزاد** **بموضع** **کند** **رسیدند** **جعفر** **شهید** **کردند** **و سید** **محمد**
در **لا** **بجان** **بموضع** **کند** **افاد** **در** **حاج** **شیخ** **ابراهیم** **آه** **و جرات** **بسیار** **داشت**
آمد **ت** **چهل** **روز** **در** **انجام** **اند** **من** **بعد** **از** **آن** **شیخ** **ابراهیم** **عایشه** **نام** **از** **نعمه**
سونا **بان** **بود** **و** **نعمن** **خاندان** **نوبت** **بودند** **ا** **وام** **خود** **در** **آخر** **داد** **که** **یکی**
از **ابو** **ز** **ایمان** **در** **انجام** **آنها** **را** **سنان** **جمعیت** **کرده** **تا** **هزاره** **را** **کشتند**
فرزندان **کاسم** **بن** **حسین** **بن** **امام** **زین** **العابدین** **علیه** **السلام** **و** **الشعب**
و **ادریس** **و** **موسی** **از** **هر** **یک** **مقصود** **و** **دولتی** **بازند** **ان** **با** **آن** **مخرج**
چون **شهر** **چو** **لک** **رسیدند** **ایشان** **را** **شهید** **کردند** **حسین** **بن** **ادمان** **در** **و** **کشته**
میان **دو** **شهید** **کردند** **ظاهر** **بن** **محمد** **را** **انواع** **شهر** **رویان** **شهید** **کردند**

شهید کرد

فرزندان **ابوطالب** **حسین** **و** **بوسنت** **در** **بابان** **شاه** **کو** **شهید** **کردند**
و عباس **و** **حارث** **را** **در** **موضع** **اندوود** **و** **مندی** **و** **شهید** **کردند** **ادمان** **بن** **امام**
با **دو** **فرز** **عمران** **در** **دیده** **در** **شهر** **اهل** **شهید** **کردند** **و** **فرز** **را** **در** **ولایت** **کشته**
کردند **و** **فرز** **را** **در** **سایح** **جوغ** **شهید** **کردند** **و** **فرز** **را** **که** **سه** **زبان** **است** **کبر**
نعمه **ز** **جهان** **شرف** **دارد** **و** **هر** **کس** **در** **انجام** **و** **ن** **کشد** **فرز** **ای** **قبای** **دارا**
حساب **بنا** **شد** **اول** **ن** **این** **که** **وقوم** **زبان** **تم** **سیم** **نواع** **شهر** **رویان** **کشته**
حضرت **امام** **حسن** **علیه** **السلام** **نخجا** **رویه** **در** **حضرت** **را** **عک** **شاه** **عاز** **چون**
داری **کرد** **و** **انگاه** **ملک** **شاه** **در** **حضرت** **انگرفت** **بازند** **ان** **رفند** **و** **کشته**
شهید **اند** **ز** **هر** **در** **موضع** **سلمان** **بود** **و** **با** **او** **مکار** **به** **سپار** **کرد** **و** **مقتله** **را** **از** **او**
و **ضراب** **کرده** **بار** **گشت** **چون** **بشمار** **در** **سید** **نواع** **شهر** **رویان** **بموضع**
داشت **فرز** **ام** **دقت** **ده** **روز** **بماند** **بعد** **ملک** **شاه** **را** **هراج** **کرد** **و** **بدر** **نیمه**
رفت **و** **ابراهیم** **بن** **حسن** **در** **شهر** **رویان** **بموضع** **ناخر** **دشت** **بجو** **از** **حسن**
پوست **و** **ابراهیم** **ابو** **جواب** **بابا** **در** **و** **میشهر** **از** **که** **روی** **بازند** **ان** **نما**
در **میشهر** **کشته** **شد** **و** **بر** **شهید** **کردند** **و** **موسی** **کجا** **بن** **عمر** **ن** **در** **دار** **الکمر** **کشته**
در **هراج** **شمالی** **و** **رندک** **شهید** **کردند** **فضل** **و** **فاضل** **بن** **عبدالله** **در** **دار**

امام حسن علیه السلام

رستم در موضع کدوس شهید گردید و حضرت امام محمد بن موسی اصفهانی
 و حضرت سید جمال الدین اشرف اربک داد بود و در آنوقت ویرا
 بغایت دوست داشتی هر زمان که من در مشهد سید جمال از بغداد
 باز میگردیدم چون بدانجا رسیدم بر او شهادت میفرمودم و در شرح او میفرمودم
 و حسین و ابوطالب و علی بن عون بود این وقت چون بموضع حیدر
 رسیدن ایشانرا شهید گردید محمد بن عبد الله بن اشرف بن محمد بن حسن علی
 الدین بن کنان الدین بن حسین بن ابراهیم بن یحیی بن صدر الدین بن علی
 بن امام موسی مجتهد که چون بدانجا رسید و وطن ساحل خوارات از راه
 باغاب موسی راوی بن عزیز بن محمود بن حبیب بن داود بن محمد بن علی
 از بغداد و باز آمدن رفت چون بشهر اعلی رسید و وطن ساحل خوارات
 او پسر شد باغاب کمال عبد الله بن حسن بن یعقوب بن سلمان
 بن اسد بن محمد بن ابوطاهر بن زید بن عابد بن عقیل بن جلال بن عون
 از بغداد و بری رفت چون بموضع بس کوبک آمد و وطن درختان
 زیاد شد باغاب موسی و ابراهیم بن عابد بن محمود بن یعقوب
 بن حسن بن محمد بن جعفر بن مالک بن حسین بن عون ابوبکر بن ری رفت بموضع

مات

عبد الله

عبد الله بن موسی اصفهانی در وطن ساحل خوارات از راه باغاب موسی و
 ابوطالب بن موسی بن جعفر بن ابیال بن فرووس بن زید بن علی بن
 بن یوسف بن ناصر بن حسن بن اوسم بن فاضل بن عبد الله بن امام
 از بغداد و باز آمدن رفت و در آنجا وطن کرد باغاب موسی و صالح بن قمر
 عبد الله بن یحیی بن عزیز بن یحیی بن خالد بن محمد بن عون بن امام
 از بغداد و طرف شهر رفت چون بموضع راکیان رسید و وطن کرد باغاب
 موسی و فرزندان قاسم بن حسن بن امام موسی که خود و محمد از بغداد
 ابوطالب فرزند کوه رفتند چون بشهر رسید و بموضع خوارات رسید
 و محمد رفتن بن امام از کوه پهلوه رفتند چون بر زمان لایم رسید
 و بر او شهادت گردید عبد الله بن ماهی بن امام از بغداد و کارکان بموضع
 زیاد و بر او شهادت گردید فرزندان حبیب بن امام محمد واحد و محمد و جعفر
 و ابیال در ری رسیدند و محمد از ری بران رفت چون بسامان رسید
 طایفه کا سواران او را در پابان ده سمان در میان سوادستان
 شهید کردند و جعفر و داود از ری برستند و رفتند چون بجای رسیدند طایفه
 شیرکان او را باغاب شاد بر آمدن شهید کردند جعفر و داود در بغداد

ایشانرا

بموضع سرس بجای نه شج حب قهوا اندود از اثر جراحت الملعون نامند
 چهل روز بهار بود و نه بهار جراحت بر حقی پیوسته فرزندانی
 عول نامرون و نامش روی از بغداد بهار المذرفه شد چون بگذا
 رسیده ایشانرا شهید کردند و فرزندان صالح قدر الدین و حمزه و قاضی
 الدین و بدر الدین و صدر الدین از بغداد و بری رفته و از آنجا رفتند
 شد حمزه و صدر الدین و بدر الدین و بری رفته و از آنجا رفتند
 ایشان را زنده ماندند و باقی بماندند فرزندان صاحب خیر و محمد علی و حمزه و صدر
 از بغداد و روی ماه و از آنجا رفتند و چون در آنجا رسیدند ایشانرا شهید کردند
و صریح است که اگر در ماه ادا کرد و خوشان قسم شود نام روی زمین
 کا خد کرد و وضع عالم نویسد که شرح اولاد و اولاد و زاده امام موسی
 می تواند نوشت که حسا بنا و نزد خداوند است **و جرات** که مومن ارشد
 حضرت امام رضا علیه السلام را بجزاسان آورد و میخواست خود را بکشت
 از اطراف و جواب خدمت حضرت اده و اطاعت میکردند از نامون
 و بجز و ایند چون الملعون انحال بهر در نکر نام کردن حضرت
 اما حضرت از حرام زاده کههای خبر در زندان بهر برای نیز کان

المعون

که در آنجا...

انسرور

که با و با و بود و یکدیگر بن سخن که چون نامه من شمار شد به وقت نزد
 است و در این صبح است که دوازده هزار شهید و مجاهد و ستم بودند
 و بزرگ ایشان ابراهیم ابوجواب بود **و در آنجا** که چون نامه به ایشان رسید
 بگریستند آنگاه کشتار انهم ای برادران ما را بکشتی باید که چهل چشم
 تواند بر و کشتند بر و نه رسول خدا و بیم و سلام کنیم هر که اجاب سلام
 انجمن جتر باشد آنجا یک یک بر سر تربت حضرت رسول رفته سلام کردند
 و جواب را نرسیدند تا هجده ابراهیم هجده ساله بود بر و نه جتر و کواش
 سلام کرد و در آنوقت جواب سلام از روضه جترش بلند کرد که **عجب سلام**
 باور لای و باور بی چون انگو جان دیدند چهل دست اورا بوسه دادند
 و بروی پست کردند و علم تمام او را کرد و ندانگاه از بدنه بیرون آمدند
 تا آنکه بولایت شهرار بموضع سار و قش رسیدند و انبست بکشتند
 بچم ماه محرم بحرام بود بکینه خوانون در خواب رفته بودند و وفای
 در امد امام زاداد و بر از خواب بیدار کردند کفای عیتره هر که بر
 سبک روی که در سفر خلافت بدست کفای برادر مرغی دیدم که در
 میان آسمان زمین ایستاده فطره فطره خون زهرالوده از روی

نوشته

و از آن قطری بنی افاد و بوی بر او دم را بنیدم و از رخ کشت آنکه
 اهل این قوم را میباید و از هر یکی را به یاری رساند چون ابن سخن را
 شنیدند آنست را در مصیبت بیکدیگر بگفتند **و اجازت** و شهر باقیه
 بود و خارجی منون نامی در آن قلعه مقام داشت و انفعون نامی
 از شه فرستاد که در آرزو هزار ششصد چاق و سه نفر از اولاد انتم از شما
 در ولایت عجم اند اگر این جماعت ابولایت برسند از شما خبر بیاورند
 نگذارند و از چون نامون از این حال واهل شد نامه نزد یک حسن بن
 نوشت و یک پیش سپاه کوش نمایان خالد نوشت که چون نامه بشمار
 راه بر ابورایگان بگریزد و بگذارد که بر آن آید چون انفعون نامه را
 بخواند قرض بخارجان کرد که راهها را مسدود کردند اما نه از او در قرض
 ماندن بی امامزاده ابراهیم و خواب بگریزد برادران و برادر کرد
 و تراجه افشاده گفت که دیدم شکر ساری بر سر آمدن چون روز **عید**
 معون با چهل هزار کس بر سر امامزاده ایگشت و بعد از او سپاه کوش ملون
 با سی هزار سوار حسن صباح فرمودی چهل دین در در رسیدند و حکم **شد**
ارادی که که چندان کشته بر سر گشته افشاده بود که جمالی ناخن میدان بودند

شش ماه جنگ کرده آخر الامر امامزاده یاری بهرادر کردند و علی بن
 و ابراهیم را در موضع سلوک منصور و شفی شهادت کردند **عبد الله** بن کاد
 در موضع اسکان محمد حارث شهید گردید و محمد و محمد حسین که **محمد** با قریه بود
 ایشان را در موضع حوفین ابیاس بن ازرق و شفی شهید گردید و ابراهیم و
 ایک خواهر که اولاد امام محمد باقر بودند ایشان را در موضع سبیل **میش**
 سپاه کوش نمایان شهید گردید **عبد الله** بن اظهر بن امام بن العابد بن ابی و **محمد** و **محمد**
 در موضع نزدیک رسیدند بر لب آفتاب و صفا ساخته نماز مغرب شده نگاه علی بن
 نوحی که ریش ده بود بر سر امامزاده و آمده ایشان را شهید کردند و **فرید**
 فاسم بن امام محمد باقر را به و حسن را در شهر بار و در پایان قلعه بطرف **فکر**
 کردند و ابراهیم بن علی بن موسی آ و ولایت شهر بار و در **مسلمان** ابی
 منصور و شفی شهید کردند و روزی بسیار کس در میان آفتاب افشاده بود
 و در آن وقت سائلی میان جو انفعون با پسا و سالی بر سر سائلی **محمد** و **محمد**
 فردی سلمان نام در سلمان ایاد بوده آمده و بر او خن کرد و انفعون را
 این سبب بر نه بوند خوانند **موسی** با از شهر دیکت همشیره زنده که **فرید**
 امام محمد بودند ایشان را در پایان ده بکوه کند جلال الدین **معون** کعبه

ش

در سال و شش شنبه کردند و سر را بریده برداشتند و عون را گرفته
 بند نهادند نزدیک امون فرستادند چون نزدیک شدند ابوالمکارم کرد
 ولایت در این بود و می که ناصر ابا و فیما مندر زنی بود در ابعه ایش
 ابو زعفرانی او را پسران و اقوام قریب منتظر بود جمع کرده بر سر
 آمد و عمار بن عقیلی در پیوستند و از آن تخریص میداد فرزندان خود را که
 بگویند تا سرای امام را در کار بگیرد پسران ایشان شدند مانند شیر غریبه
 سه هزار تنی را بکشم رسانیدند و امیر ایشان را که سپاه کوش سنان بود پاره
 کردند و بر سر راه انداختند و غنیمت زیاد بدست آوردند و سران بزرگان
 و زنا صرا با و بردند و عورت اجراض پشماری رسیده بود در میان ناصر با و
 بجوار رحمت حق پوست و همان موضع دفن کردند و آنجا را شصت آباد
 نام کردند و محمد و ابوب و بولس و کربا و شعب و عبده و ناصر و عمار
 و عبد المطلب و عبدالحق و هرون و انشم و ابو طالب و طاهر و مطهر و حمزه
 و ابیاس و بعضی از فرزندان و فرزندان راده کان از سال و شش شنبه
 چون بخند رسیدند چهار طایفه که اهل تواران و کا و سواران و بزرگان و

که ایشلسان بن الحسن در کذب بودند و امام را با بجهه نصر بودند و اربع
 جات منزل کردند حرام راده که در شرف الدین کالید و کشتی بخت
 راده خبر و ایشان بر سر شانه و پیشخوان روز و جمعه را شنبه کردند و شنبه
 امام موسی را اجرائت دیاوی رسیده بودند و روزه بود و روز چهارم
 رحمت حق پوست و احمد رازی حلی را در اربع جات دفن کردند و هم آمده
 فرزند بخواستند و فرزندان علی بن امام زین العابدین و حسین و ابوالحسن و
 جروج کردند چون بخند در کوه کبوتر تراش رسیده و می بود حاجی حلی
 سه روز اندوخته و کورخانه خود نگاه داشت اخرا را چنان کند خرسیده ایشان
 شنبه کردند و موسی بن امام موسی آن از هر یک از شش افغان و کد که جدا
 کند عبده و نه نایبی ایشان را و در خانه خود برد و بیکه ایشان را نگاه داشت
 و شعی عساکر آن را و نیزه اشک کنای احوال را کشتند و حرام راده
 که در بیت نصر سوار و پاره بودند برداشت و در خانه عبده و نه آمده و
 شنبه کردند و موسی بن امام موسی آن با یک شمشیر و زین و شمشیر و در شمشیر
 افغان و در آن شهر مسجدی بود و طرف غریبه که در دار الشفا نامگذاری شده
 و در بیرون مسجد مردی بود و عبد الوهاب و نه و شاهر او را نه در در آن

پیش رفت

در کسی از احوال ایشان آگاه بود و روزی عبدالوهاب و بصره مسجد نگاه کرد
 دو نفر دید که با تن جراح رسیده شده مانند دپاره ماه نشسته اند عرض کرد
 که شما چه کردید گفتند ما خوب با هم در راه راهیم و اولاد امام موسی هستیم
 اند و چون شهید گردیدیم که بر کرد بعد بکانه مراجعت نمود و حکایت فرزندان پسر
 انگاه امام را و او را بکانه برده و خانه داشت منصور و منشی که سر پست خانه
 خبر یافته ایشان را شهید کرد و در حواله مسجد انداختن کردند و جعفر بن محمد بن
 درده خانه شهر بار افتاده در خانه در و پیش مصالح فرو آمد و کشته در آن کانه
 خارجی بود و اربل بنیان بن عبد الملک با جمعی در ده خانه آمده و امام را در
 شهید کرد و در تربت مبارک او در میان در سر چهار راه واقع است **در جرح**
 که چون امام را و بکار او در ساروش سفری کردند عبد الرحمن و زید و سلمان
 و حمزه و سکنه خاتون و در لایق را و افتادند عبد الرحمن و زید در موضع
 پلنگ آباد و در کوه بر پیش با شایه برادران شهید کردند اما سکنه خاتون
 خانه در آن مرده اما در نجف آمده در شهر با چشمه بود و پرازاب خود را
 آب افکند و قصاب شد و انهارا هزار خونی با حمزه را و خود را شهید کرد
و جعفر و زید و حمزه که فرزندان حسین بن امام موسی بودند ایشان را انجمن

ایشان را

پنج شهید کردند و تربت ایشان در موضع بکینه مشهور است و در شهر
 نه بدین امام بن العابدین و حبیب و ربه و امه و شهر بار و در حواله موضع
 خانه و بلفاف اخاب بر آمدن و را می که بکانه کبودین میره بدست
 بمرز سرخ شهید کردند و کشته ایشان ابیاس بن ابرج علیه الله بود
 فرزندان او و ی بن امام عباس موسی الرضا علیه و ابراهیم و حسن را در موضع
 همراهین کشته شد و شهید کردند و در آن را در موضع کوه سمر الباس الو
 و فرزندان شهید کردند علی و قاسم و محمد که فرزندان او می شدند
 ایشان را در سرای محمود الو و فرزندان شهید کردند و ابراهیم بن عبد الله بن
 حسن بن محمد بن عبد بن امام بن العابدین در موضع بکینه بر پیش شهید
 حضرت سلطان سید محمد بن امام موسی آقا فرزندان و برادران و برادر
 را و چهار رکن فرمودند و بکینه رفتند و بکینه را در دلا بن جری و شهید
 کردند و باقی در شهر ساره و حواله ساره شهید کردند و محمد باقر بن امام موسی
 و برادران فضل و علی و اسمعیل و قتی از تربت ساروش بکانه پناه یافتند
 چون بهر قصران رسیده در موضع رهک و می بود که چهار رکن کشته
 داشت و پسر لریشان در صد و خن اولاد آمده بودند چون نزدیکی

داستان شاهان و سلاطین

بدان ده شد محمد گزرا هاج کردند محمد باقر ارجاع زیاد می سپید
بود خود را نیز درخت گردان نهان کرد و اسفند بار ناسی و سره کاشید
دید که مردی صورت چون ماه بابل جرحت رسیده که خود را در درخت
نهان کرد چون ساعی بخت طرچان و عجب در آمدند و کشتید
اسفند بار و براج بوز را به را دیدی آخر امر او بچشم اشاره کرد و بظرف
ازان چنه افکند احوال و بخت باند آخر الامر فارچان ره گشت
فاما ان اتفاق کرده به نزدیک اندرخت و شد و اما مراده را گرفته
و هر کسی ضربتی زدند اما مراده دران حالت گفت المردمان مرا بشیر
ای و چند آنچه از اب دادند آنجا سر عسای خود را بر زبان نهاده
کردید خواست با شاد و دندان مبارکش افتاد و بر اینا سید عرض کرد
بر این کرده جم کن که اینها رحم خود و بچه اما مراده نظر به درخت کرد از ان بخت
به بد آمد از ان اندک بگویند و جان بختی تسلیم کرد از زمان شهادت آنکس
تا کنون لقب نیرخت ماند و هر سال اندرخت میدید و فصل و در درخت
کو شگشت در خانه بابا محمد طوائف و مراد و انوس در مقله ابنا رنگ
داشت آخر ابلق سواران آماج خبر یافته در موضع پاره امده انبارا رسید

و نرب اینان مسور است و محمد و جدا که اولاد عبداله بعضی
بود و شهر آماج بپرشته بریز درخت همچون ابلق سواران شهید کردند
اصیل بن امام موسی که در موضع بجان پاره رطبه ابنا سبب
کردند و بهاد و شبان اما مراد و اینها نوجوانی دفن کردند با بانی
بجان بریز درخت چنان و قتی بن محمد امام موسی سر او رو لایت
سراب بن شبان بن عبدالملک شهید کرد و حسن و محمد که فرزندان اصیل
بن موسی بن امام بن العابدین بودند در ولایت آه موضع کلبه و شهید
و حسن بن عقیل بن امام موسی او شهر را رو ولایت ماند از ان نهاد
چون بنواح شهر آمد رسیدند و اینا شهید کردند فاق وی طایفه سبب
و اما ان و عزیر الله بن محمد را در پان شهر امل شهید کردند و ان الله
و حبیب الله بن محمد را در موضع مالکان افتاده و ان ساعد و بن سبب
زادند باغبان سادات با بانی چرا که در انجا مردی بونام وی عذیر
و در و ضر و انت کعبه طبعی را برادر بزرگ و بی را بگویند و صالح و حسن
و قاسم بن عبدالله بن امام بن العابدین که در ولایت رندار موضع بالو
افتادند و بن موقع بود خارجی دران قلعه بونام وی را ثوبان شل

۸۹
عبد بن عبد الملك عليه الله ناسه که در نزد حسین بن علی که چهر
از اولاد امام بن العابدین در اینجا عبادت صلاح حبیب الله و شمس خدا
جواب فرستاد بنزد از نزدیک روبرو که چون ناسه بخواند و الحال ایشان
کشته یا زنده پیش من فرستی گویند که با او دینی بزرگ بود که خدا با این معتمد
ده بودند و حضرت بن جلال الدین نجی بود و او اما مرادگان را پنهان
چونگاه داشت چون ناسه با خبر مراده رسید در شخص ایشان در آمده
الامر فرمود چنان اما مراده حسن و صلاح که فرزندان عابد بن امام بن
العابدین بودند ایشان را در موضع پادور پالای ده بطرف قناب
پلین برآمدن بر سر راه شهید کردند و خواستند که سرای مبارک ایشان
ازین جدا کنند بقدرت خدای تعالی دو کوفته کوی پیدا شدند که
فرمان بر سر داشت و بدان ظالمان در آمدند که نصف نفر خارج
بجای رسانیدند و آن خارج چون این علامت بدیدند ترسیدند و
زهره آن بود که ازین دو کوفته کوی بنزد اما مراد آید **ای که در**
و بی بود عظیم و نام آن ده سلمان بود و مردمان اند از فرزندان
محمد بن موسی بن قحطی فراموش بودند در شب موضع پادور شدند و اما مرادگان

۹۰
دین کردند و او دو کوفته عابد شدند و قاسم بن عبد الله بن علی بن امام
بن العابدین عبد السلام را با چنان پادور مجروح کرده بودند و چون موضع
چار سو رسید در خانه عبد الله مغری فرو اند که انزل بل بود اما مراد
بجای روز در اینجا چار بود و بهمان جراح از دنیا رفت **فرمود در جرح که کج**
شهری عظیم بود که چهل هزار کوفته داشت دروازه اول از آن شهر موضع
بود و دروازه ششم در میان دو کوه که با یک سر و در بر بودند و چهارم در
در میان کور شد رستاق بود و شش هزار جام و شش هزار مسجد و شش
و در میان دروازه محبت که با این دو ده خانه بودند شش هزار دکان ایشان
بود و آن که از نصر بار ستانده ای داشت و اما مرادگان که از هر نسبت
بجای رفتند و آن ده نفر از کور و انان بودند و بزرگان ایشان صاحب
زید بود و عبد الله و قاسم و حمزه فرزندان علی بن امام محمد باقر بودند و
و قاضی و سیمونه و شهر بنو دهران اولاد امام بن العابدین بودند و عیسی
و ذکر یازدهمین العابدین و حسن فرزندان یحیی بن امام موسی بودند و یحیی
و ذکر یازدهمین العابدین و عباس فرزندان یحیی بن زید امام حسن بودند و یحیی
و ادنان و بوشع و یونس و زید فرزندان از زمین عقیل بن امام محمد

و صبحی از مردان و لشکر آن در مدح جامع فرمودند که **بسم الله الرحمن الرحیم**
 بزرگ بود و پس پادشاه بزرگ بسیار داشتی و در شب آدینه چراغ بسیار را
 کردی و بزرگ شهر را در اسب چرخ کشتی که از نسل شمری است
 علیه الله بود و آخر اضاده در محله لرور بود و در این عثمان بسیار بود
 و بزرگ و بجز در محله کالج بود نام او عبد الله بن ورفای بن غالب که
 چنان حضرت امیر بود و در هنر اما چنان دانا و چنان نجف و دانا و
 ایشان محله کالج را خرید و داند اسم ایشان باغبان کالیق مشهور است
 و چون خاد جهان خبر اما فراداد را شنید نزد قریبش هزار سوار پادشاه
 بر سر امام زاد را پیش چون در حریم بنشیند و درین اوقات گنای بنیای
 و رفاه بن قضا فرمودی که الف با ایشان بسیار گفتندی و رفاه
 بن عبد الله را اگر دانی من قریب سه هزار مرد که دوست دارا اهل بیعت
 سوار شده و در لشکرگاه کفار نهادند تا رسیدن ایشان جهاد و دشمنان امام
 شهید کردند و صالح بن زید را با ایشان فرید در کوه سوار کرده و کشته
 و بانه روی با طرف و جاسوس نهادند چون لشکر اسلام انحال را دید
 گفتند باز بخودیم تا فغان ایشان را بچشم رسانیم این بخت ضلالت فرمود

[illegible]

آمد چون شهر ابراهیم را رسیدند و مروان و خاندان مروان با هم
 در بازار شهری فروشان را با فراوانی در آمدند و بسیار مجادله کردند و آخر
 آنرا را در شهر ابراهیم را شهادت کردند و فرزندان مطهر بن حمادی
 بن امام بن العابد بن عبدالله و محمد بن بولایت با او رسیدند و عطا
 خبر یافته بر سر راه آنها را دکان آمده مجادله بسیار کردند آخر بهریمت رفتند
 در موضع مرج ابشار اشید و عبدالله را اجراض بسیار رسیده بود
 در ده رشتی چون بموضع جنگ رسید بجا رفتن حق پوست سلمان
 و فاد و خبر بگردستان نهادند چون بشهر حله رسیدند ابشار اشید کردند
 و فرزندان عبدالله و محمد و محمد بن ابوالمراسم را رسیدند چون بموضع
 مطهر رسیدند عطا بخش اما مراد را از شهادت شهادت کردند و محمد تقی و ابراهیم
 بن احمی بن موسی آنرا بموضع و رزن عطا بخش و بربان با او و کاتبان
 ابشار اشید کردند و در جاده و رزن مردی بود که سلمان شانه را
 در آن موضع دفن کرد و شهادت سادات فرزندان جعفر بن عبدالله بن
 بن یحیی بن صالح بن امام موسی آنرا ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و حمزه و داود
 و یک عشره که محترم خاتون نام داشت ابشار اشید در حله بودند و نیز

در ده و بر سر مراد نامی که حضرت امام حسن عسکری آنرا از پدر دادند و
 و ابراهیم و اسمعیل و حمزه و داود و جابر و خاتون که ابشر و ندان بر خیزند
 در دهی بهریمت رسید چون سب در آمد از حله پیدا و رفتند و بهریمت
 و بعد از آن سناحان از احوال ابشار اشید خبر گشته و در آنوقت اسیران
 بران بن محمد بن محمد بن بن عبدالله بن مسعود اما مراد را خبر کرد
 اما مراد را از آنجا فرار کرده و در ابوالمراسم را رفتند چون بجا رسید
 بر سر بدینکه ابشار اشید با اسمعیل کشتی با خدی از کفار را
 شهادت کردند و در راه سوختن بدینهای ابشار اشید که کوه پاره کرد
 سر ایشان پیدا شد و چون روز شد ظالمان بدینهای ابشار اشید
 بعد از حق تبار شانه و این احوال و رب جمعه شهادت ای ایچمانان
 و خندان سن الهجره البویه بود **مجلس ششم و چهارم در امام ششم علی بن ابراهیم**
موسی الرضا صلوات الله علیه را ابو کثیف روایت گفته که در ده
 چون امام موسی آنرا خبر دادند امام علی بن موسی آنرا در بغداد و قزوین
 در مدینه امامت میکرد و گویند که مامون الرشید با و شاه شه طریقی
 و اکثرت در مدینه تشریف داشتند تا و هم ابان ماه قدیم و پانزدهم

محرم شب بخینه انحضرت بر سر تربت جدد کوار خود تشریف بردند و در آن
 خواب انحضرت را بود در میان قبر کجایین خشت در خواب دیدند که
 جانشینان بعد از او لباس سیاه پوشیده با دیده گریان انحضرت سلام
 کردند و جواب شنید بعد عرض کرد یا خدا این حالت است که بر شماست
 تمام حضرت فرمودند ای فرزندانم غمی و غمی تو در خراسان که نامون
 اگر بشود تو را از هم خواب از تو شنید خواه که دانا ای فرزندانم که در این
 امام رضا شنیدند از خواب بیدار شدند و گریه بسیار می کردند بعد از آن
 چون آمدند پیش سیدان کرد انحضرت در آمدند عرض کردند ای معصوم
 چرا خاطر مبارکت پریشان است حضرت حکایت خواب را بیان فرمودند
 این شهر بخیریه در آمدند بعد انحضرت در آمد با صلیت کردند فرمودند که
 قصد نمید کردن مراد دارند و من توکل بر خدا دارم **که** مامون
 اگر شنید بر زبان و امیران و علمای راجع کرد و مجلسی بهار است
 گفت ایها الناس ما را اینها از در بطوس نیست صلاح دانید که ^{بسیار} عین
 از مدینه بطوس آوریم سیدان که یکی از اصحاب بود از جای خواست
 و گفت ایها الامیر ما نیز سیم که با انحضرت همان عهد کنی که کوفیان ^{باشند}

گفته

کردند مامون گفت که بگو از انحضرت کم نخواستیم با و کرد و دست بر حال
 روز که هیچ گونه از انحضرت نماند بعد سیدان خواست از میان بجان
 گرفت تا آنکه چهل نفر از ایشان کردند و چهارصد و هشت نامه نوشتند و در میان
 دادند روانه مدینه رسولی کردند که حضرت امام رضا را بدین طرف تشریف
 بیاورند چون سیدان بمدینه رسیدند حضرت آن بزرگوار رسیده و سلام کردند
 و دست مبارکش را بوسه داد و هفت نامه را بدست انحضرت دادند
 نامه را بجا آمدند و سر مبارک را حرکت دادند و دید می مبارکش بر پشت
 کردند سیدان عرض کرد با مولای امر و زور و پشت که بشادی و نشاط
 مشغول باشند و چشم که خاطر مبارکش شده انحضرت فرمودند از این میان
 خیر است و نیست چیزی و چیزی نیست ^{نماند} از مجلس محرم تشریف بردند و اولاد
 و عیالان خود را از آن حکایت آگاه کردند و اهل عرم سراسر ای خود را
 فرمودند و بولایت خراسان تشریف بردند و چون نزد امیر خراسان
 شدند بر سر حشیه ایوان چند گروه را براهه و گریه کردند و چون آنها نشست
 افتاد سلام کردند عرض کردند از این سفر باز کردید که مخالفان
 و فاجعه خواهد شد و تو را خواهد زهر داد حضرت فرمودند که

کسی از اجل روی نمواند کرد ایند بعد آنحضرت روانه شدند تا پیش از
رسیده و هم تیر ماه قدیم بود و در سزاوه باغی بود باغبان بر در باغ ایستاده
بود آنحضرت باغبان فرمودند که قدری انحرار از جنه من بیاور غبار
گشت در این وقت و باغ ما انحرار هم میرسد حضرت فرمودند برو باغ
نگاه کن باغبان عرض کرد باغ انحرار است حضرت غبار مرکب کردند
و تشریف بردند باغبان در این فکر بود که انحرار باغ چگونه نام کند نگاه
اش در باغ افتاد باغبان باغبان لبوحت چون بجوای شهر طوس رسید
ما مون معوز خبر کردند انلعون شاد شد بفرمود که نام شهر را بفرست
و کبر و امیر و وزیر با سبقت آنحضرت رفته و صیقل سلام کردند و حضرت
آنحضرت را بوی دادند و هزار گونه خدمت کردند تا آنکه وارد شهر طوس
شدند **گویند** که در آن روز بقدر دوازده هزار کس از کثرت و گردان
و گرد و پاره شفا یافتند تا آنکه منزل تشریف بردند و در روز آخر آنحضرت
در زیاده بود تا آنکه ما مون گریخته آنحضرت را در دل گرفت و بسیار
ندید کرد که آنحضرت را شهید نمواست گویند شیرخانه داشت که هر که را
غضب کرد می در آن مکان انداختی تا آنکه روزی در خدمت تمام

آمده و عرض کرد چند شیر دادم بسیار روزند و شیده ام که با شما سخن
انکون شما قدم مبارک را بران شیرخانه بنید تا بشاخص ما بنید کن
بشوم چون حضرت بن سخن بنیدند سیم فرمودند از جای برخیزند
با اتفاق انلعون تا شیرخانه رسیدند آن بزرگوار داخل شیرخانه شد
چون گچوانها بران بزرگوار افتاد و جلی عریض کردند انسلام علیک
این برل الله این چه عدالت بدشمنان میکنی ما را اذن بده که ده
از دشمنان تو بر او دیم و تمامی را بدرانیم چون حضرت از ایشان این
بشیدند فرمودند که مرا خبر داده که در طوس شهری کنی که در میان
شیران شهری بود ضعیف از جای برخاست و عرض کرد که چهل
شکلات هرگاه ما مون ما را طعام میدهد و حلیه جراتند و بخورند و
عاجز و ناتوان شده ام مرا انیکه از آن طعام بخورم حضرت در بر ایشان
کردند فرمودند بعد از این بگذارد که این شیر بهر سوز و تا سیر شود بعد
شما بخورید و ما مون حلیه خنان را بنید بعد هر دو تشریف بردند
ما مون سال کرد که این شیران چه کیفیت حضرت فرمودند آنچه
که شنیدی بعد ما مون امر کرد که کاوی در شیرخانه انداخته و

کسی از اجل روی تواند کرد و بعد از آنکه روائه شد تا بشمار
رسیده و هم تیر ماه قدیم بود و در سزا به باغی بود باغبان بر در باغ ایستاده
بود آنحضرت باغبان فرمودند که قدری آنخوار از جنه من بیاور و بیا
گفت در این وقت در باغ ما آنخوار هم میرسد حضرت فرمودند برو در باغ
نگاه کن باغبان عرض کرد که در باغ آنخوار نیست حضرت غافل گردید
و تشریف بردند باغبان در این فکر بود که آنخوار باغی چگونه تمام کند نگاه
اش در باغ افتاد و باغبان با بوی خوش چون بخواهی شتر طوس رسیده
ما مومن معجزه خبر کردند آنغول شاد شدند بفرمود که تمام شهر خبر
و بگردان میرود زیرا با استقبال آنحضرت رفته و جمیع سلام کردند و هست
آنحضرت را بوی خوش دادند و بهر آنکه گویید که در آنجا دارد و بوی خوش
شدند **نویسند** که در آن روز بفرمود و دادند هر آنکس از کنگ و گردن
و کور و چهار شفا یافتند آنجا منزل تشریف بردند و در آنجا امر آنحضرت
در بادیه بودند آنجا مومن گیسنه آنحضرت را در دل گرفت و بسیار
ندید که آنحضرت از شهید شوالست گویند شیر خانه داشت که هر گاه
غضب کرد می در آن مکان انداختی تا آنکه روزی در خدمت تمام

آمده و عرض کرد و چند شیر دارم بسیار درنده شنیده ام که با شما سخن
انگیزم تا قدم مبارک را بران شیر خانه بنشیند تا بشما حکم ما بپسندد
بنشوم چون حضرت با بن سخن بنشیند و بنشیند فرمودند از جای برخیزند
با اتفاق آنغول تا شیر خانه رسیدند آن بزرگوار داخل شیر خانه شد
چون آنکجا آمدند بران بزرگوار افتاد و جمعی عرض کردند سلام علیک
این بزرگوار آنست که در این شهر است بدشمنان میبانی ما را اذن بده که در
از دشمنان تو بر او دریم و تمامی را بدو انجام چون حضرت از بران این
بشیدند فرمودند که مرا خبر داده که در طوس شیدی می کشند در میان
شیران شیری بود ضعیف از جای برخاست و عرض کرد که چنانکه
مشکلات هر گاه ما مومن ما را طعام میدهند و جلد جوانند و بخورند
عاجز ما توان شده ام مرا نمیکند از آنکه طعام بخورم حضرت در میان
کردند فرمودند بعد از این بخور که این شیر بهر بخورد تا سیر شود و بعد
شما بخورید و ما مومن جلد بخان را بشید بعد پر درون تشریف برد
ما مومن سأل کرد که این شیران چه بکشد حضرت فرمودند آنچه
که بشید می بعد ما مومن امر کرد که گاوی در شیر خانه انداخته شود

فرزند است امام محمد تقی و نادی و علی نقی و حسین و یعقوب و ابراهیم و
 فضل و جعفر و نادی بن رضا و ابراهیم و فرزند بود عبدالله و خضر و محمود و
 اما علی نقی را شش فرزند بود ابو طالب و حسن و محمد و صالح و ثابت
 و سالم و یعقوب و اسامه فرزند بود یونس و یوسف و اسمعیل و ابراهیم و
 فرزند بود محمود و محمود و واحد و طیب و موسی و ابراهیم و یعقوب و حافظ و
 فضل را دو فرزند بود جعفر و عبدالله و جعفر را شش فرزند بود سلمان و اسمعیل
 و یحیی و مالک و محمد و محمد و عبدالله بن نادی را نه فرزند بود و از آن بزرگان
 و عثمان و عثمان و عثمان فاطمه و محمد و یحیی و شریفه و صفیه و ابوبکر
 عیسی نقی را ده فرزند بود یعقوب و یوسف و خالد و حامد و صالح و ناصر و
 و عثمان و حمید و حمید و سلمه و یوسف بن یعقوب را پنج فرزند بود حمزه
 و لمزه و عزیز و نوح و ابراهیم و محمد بن ابراهیم را هفت فرزند بود حسن و
 وزید و یحیی و عثمان و زهره و کبری و عبدالله بن جعفر را ده فرزند بود
 یحیی و موسی و سب و عثمان و عباس و یارون و عثمان و حمید و سلمه
 و حمید و اسمعیل و از نامی که حضرت امام محمد تقی را مارون البرسید بن
 شهید کرد و خدا او را از اولاد ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین

نام باطراف نوشت بدین مضمون که هر یک از اولاد ائمه سپاسه امان
 نمیدهند و بحر طمان خدا شایسته قصد کشن آن بزرگواران گردان ایشان
 باطراف پراکنده شدند یعقوب و ابراهیم و فضل را در قبرستان
 بقیع شهید کردند و نادی عیسی و جعفر از مدینه با و خواجه خضر موضع
 نوشید شهید شدند جعفر را در موضع جراب شهید کردند حسین را در میان
 بدری شیخ با زید بطای از خراسان برداشت بولایت مروین برد
 چون بموضع خروان رسیدند از آنجا بفرسین رفتند و فرسین دجل
 شدند گوری در حام بود هر کسی می آمد کشتی بدو سی علی بن موسی آنگاه
 ای بر سر من بر و سازه حسین آبر بر سر کور کج در ساعت بنام شد
 کرد و اسن شاهزاده را گرفت آواز داد که ای یاران با اسد که
 یا امام یا امام زاده است مردم هجوم کردند شاهزاده را خفه کردند
 و فرزندان نادی عبدالله و محمود و دوا و از آنجا بدینه رفتند و
 بخروان رسیدند وطن ساختند و بساتین نهادند باقی بعلوی فرزند
 عیسی ابو طالب و حسین و محمد و صالح از مدینه بولایت طرابلس
 فرستاد و آنجا وطن ساختند و باقی بعلوی و فرزند آن یعقوب

یونس از بغداد بولایت حمص فرستید در آنجا ایشانرا شهید کرد و فرزندان
ابراهم محمد واحد و محمود را در ولایت حمص در موضع رواد دست بر آید
کردند و ابراهیم را با دو فرزند از درج رقصان در موضع اینک شهید کردند
و ابراهیم و محبوب و حافظ را در کاشان شهید کردند جعفر و عبدالله و برادران
فضل را در جرجان در موضع لالان شهید کردند و فرزندان جعفر اسحاق
و محسن و شعیب و یحیی و مالک و حمید و یحییان در ری شرف کردند سلمان و
ازدی بولایت طارم در موضع عینی و باخارچان در طرف ده فاریاب
شرف جنگ کردند اخرا لام در میان درخت ورس غایب شده و شویج
برها رفتند و در آنجا ایشانرا شهید کردند مالک و حمید و ابراهیم و سلمان
کردند فرزندان عبدالله بن اودی برمان و لغمان را در بغداد شهید کردند
و یحییان آن دو بزرگوار در شیراز شهید کردند فرزندان ابوطالب بن عیسی
یعقوب و یوسف و خالد و دوسا و سارون در شهر طائف وطن کردند و یحیی
علوی و حمران ابوطالب در شیراز شهید کردند و فرزندان یعقوب حمزه
و لکه و عزیز و نوح و ابراهیم در طوس وطن ساختند با لقب علوی
فرزندان محمد بن ابراهیم حسن و حسن و قاسم و زید و علی از مدینه آمدند

و شهید حسن و حسن را در بغداد شهید کردند و آن مطهر را در طاب شهید
کردند و فرزندانشان محمد را در کاشان شهید کردند و فرزندانشان عبدالله بن
جعفر یحیی و موسی و سب و مختار و عباس و مارون از مدینه روی بری
نمودند و دقتی در آنجا بسر بردند بعد عبدالله بولایت شمران رفت
چون بجای ریو علی رسید ویرا شهید کردند و سب مختار را در اصفهان شهید
کردند عباس و مهرون و در ری شهید شدند و حمران او را در خنجر
شهید کردند و الله الله علی قوم الظالمین **مجموعه دهم در باب احوال**
داد و جواب امام محمد تقی علیه السلام روایت لوط بن یحیی خراسانی که آنحضرت را شنید
فرزند بود و امام علی النقی ابراهیم ابوطالب زید موسی و جعفر ابوالحسن
سه فرزند بود عبدالله بنید مالک و ابوطالب را چهار فرزند بود ابوطالب
و مطهر و فضل و جعفر و جعفر را شش فرزند بود زین العابدین و مطهر و سب
و ابراهیم و یحیی و داه و عبدالله بن الحسن را هفت فرزند بود یعقوب
و محمود و حسن و حمران بن محمود و ابرو و فاطمه ابوطالب هر بن ابوطالب را ده فرزند
بود سارم و صادق و ایوب و ذکریا و سلم و یحیی و دوحه و حمران امم صغری
انگیزی اسکلوم و ربیع و زین العابدین جعفر بن امام محمد و ده فرزند بود

حسین و مالک و اسم و خالد و محمود و حسن و سلمان و جعفر و ثابت
و دختران چسبه و رقیه و یکنه و بنسپه و سطرین ابوطالب را سه فرزند
بود موسی و حسین و محمد و **خبر است** که چون هرون الرشید ملعون
امام محمد تقی را زهر داد قصد اولاد ائمه کرد و جمعه اما مراد کان باطراف
پراکنده شدند ابوطالب در بغداد و بوضع سندی شهید گردید
حضرت امام علی نقی در شهر مکه اما دوطن ساحل اما ابوالحسن و موسی
و جعفر با همه اولاد و ختم از بغداد روی بولایت ری نهادند چون بری
رسیدند خاندان سر راه برایشان گرفته همراهی کردند آخر از بهم
در کمان شهید گردید و کبعل در طران در خانه فخرالدین خدا و فرهاد است
بجایه چهار بود و در فخرالدین رعایت بسیار کردی مروی بر زبان
عمر نام در شهید گردید اما ابوالحسن را یکفرزند بود و زید نام در موضع اند
ویرا شهید گردید و موسی و جعفر با جمعه فرزندان و اصحاب از روی مبارک
رفتند چون با جنگ لاری رسیدند همگی فرهاد اند سپاری ایستاده بودند
آنگه بکشتن نام داشت خبر باطراف لاری رسید و در لاری چهارصد
چهل چهار باره بود و همه دشمنان کشته بودند برادرزاده مأمون عبد الله

و مردانک بود لشکری فراهم آورد و سیر اما مراد اما یقین است
در راه نشسته بود و اطلاعین کشتند ایقین اما مراد را یکی و
جواب داد و اگر در هم میزدند شاران میزدیم ایشان در می جزد
دادند ملعون اینرا اولاد کشتند اما شاران ششون بر اما مراد
روند و حمار به عطشی کردند که در آن ششون را زهر ابرک فرستادند
و آخر الامام جعفر و موسی و ابوطالب و قاسم و محسن و باقر و داود و مظفر
و یونس و حسین و اسد و عبدالله و زین العابدین و محمد و جواد و حسن را
در موضع جنگ لاری شهید کردند و در زنجیه و ازو هم ماه یقین است **کند**
در جهان روز خبر آمد که مأمون الرشید بقیع آبادی و بزرگ و صل شد
و عبدالله بن ابراهیم بن محمد بن قاسم بن ثابت بن علی بن محمود بن
بن اسد بن سب بن قفلع خراسانی چون بجنین میزدند و کشتند
این عمان بر خیزند تا کمر اسقام بر میان بنیم و خون فرزندان اما محمد
از این ظلمان باز ستانیم که کشتند فرمان برداریم و انگاه علم سب
بر پا کردند و روی بد خاندان نهادند چون یقین آنها رسیدند عبدالله
کشتند اما مراد و دیدی که چگونه انش بر روضت مبارکه نهادی و

در کجای را بسوختی چنانچه ضربت سستی را بنویسم تمام آنجا ضری را بر سر
 زاده زد که تا سینه اش را شکافت و لشکر اسلام همچنان میرفتند تا کشته
 رسیدند خود را در میان خاک و خون ایشان انداختند فریاد برآوردند
 و اما مراد کار را در فن کردند از در عهد الله با الله فقر و عجب حاجان
 رفته هزار تن خارجی را بکشم رسانیدند و بعضی بن موسی بن امام محمد تقی
 در درگشته شده بود و عهد الله اما مراد جعفر را بدو خود آورده و چهل هزار
 بر اندام وی بود و عهد الله زنی داشت حقیقه نام آنجا احتیاط را حکم بر
 و بعد از مدتی خوب گردید و عهد الله و خود خود را از تن بعد اما مراد
 در آورد و بعضی بن موسی را چهار فرزند بود محمد کجا و نجاب کجا و شهاب کجا
 و زین کجا و بن کجا را و فرزند بود عهد الله و روح الله و عهد الله را
 سه فرزند بود محمد حسن و وحید و روح الله را شش فرزند بود محمود و مسعود و
 و ابراهیم و اسمعیل و داد و نامی که متوکل علیه الله اما علی بن موسی را نیز داد
 و شهید گردید و لشکر ایشان را جمع کرده روی با طراف نهاد و هر جا که اول
 آمده را پسند و روی شهید کردی تا که بولایت لاری رسید بجان از آنجا
 از آمدن آنجا مراد و خبر یافته ایشان نیز تمامی ابن عثمان خویش را جمع

که

کرده حرب عظیم در پوست و از هر دو سپاه بسیار کشته شد متوکل کشته
 بمایان اولاد ابو تراب را با بیهوده کشتند اگر جمیع ما را بجای بی از ایشان
 بتولان بخوابیم و او آنجا مراد و چون حال را بداند احوال و بدو
 از ایشان باز داشت و موسی بن امام محمد تقی را بموضع اردو بجا آورد
 حق پیوست و محمد کجای جعفر بن موسی در ولایت رسانید و بموضع کجا
 مدتی بسر برد و بطریق آبا و اجداد و بعبادت حق مشغول بود و مردم را بار
 اسلام دلالت میکرد و مردم و از وی گرامت بسیار دیدند و هر آن زمان
 پادشاه و عوالمین سلطان بن خیر بود چون آنجا رسید در سبأ آب زوید و بگردید
 و متوجه دارالمرد رسیدار شد چون بمایان کوه رسید در فاطم ش
 گذشت که اگر حضرت محمد کجا بر صلی الله علیه و آله و آله و انبیاء و اولاد
 راه من بنما بد چون قدم در کوه نهادند بقدرت خدای تعالی آنجا
 ببردید و در آن وقت سلطان بن خیر و همه زیادهای دست و او را نگاه
 آواری شنیدند که بکشت با آنها الجبل از لرزیدن باز ایستاد حال کجا
 در راه بدیشان داد تا نزدیک شاه مراد و رفتند و درایت کردند و کجا
 خدمت بر میان بپشت خانه خود را در تصرف شاه مراد و او در خانه

خود را بران استاده خبر که گذاشت و همان ماده را در قیاس و ان ^{بزرگ}
 و در همان موضع بجوار رحمت حق پوست ^{بجای} و شیرا سب ^{بجای} در دارالمز
 وطن کردند با ائمه ^{بنی} کمر ^{حسن} بن علی بن محمد بن عبد الله بن جعفر
 بن موسی بن عمران بن امام محمد تقی از مادران در ولایت ^{بنی} نه
 چون بری رسیدند وطن صاحب با ائمه ^{بنی} کمر ^{فرزند} ان روح ^{تپه}
 و محمود و مسعود و اسود و ابراهیم و اسمعیل در ولایت استرا با ائمه و ^{بنی}
 ایشان را شهید کردند و فرزندان ابوطالب بن ابوالحسن شعیب و محمد
 و محمود و ولایت قم ائمه و ایشان را شهید کردند و حمران ابوطالب
 سیموه و رابعه و فاطمه در ولایت بهار جرب ائمه و شخصی که اورا
 لواسان خوانند ^{بنی} ایشان را شهید کردند و فرزندان ابوطالب هر بن موسی
 بن امام محمد تقی سالم و ایوب و صادق و ذکریا و عقیل از بغداد ^{بنی}
 نهادند چون بدینجا رسیدند ایشان را شهید کردند و حمران ابوطالب ^{بنی}
 و انگری از بغداد و ولایت ^{بنی} نه نهادند چون ^{بنی} رسیدند
 ایشان را شهید کردند و فرزندان جعفر بن امام محمد تقی حسین و فضل و خالد
 و محمود و حسن و سلیمان و یعقوب و ثابت از بغداد در ولایت ^{بنی}

ایشان را در اینجا شهید کردند و حمران ^{بنی} شهید کردند و ^{بنی} در ^{بنی}
 شهید کردند و حسن و محمود و حسین از بغداد بری شدند و موضع ^{بنی}
 ایشان را شهید کردند و ^{بنی} چون متوکل ملعون حضرت امام علی نقی را
 شهید کرد هر جا که ^{بنی} استرا با ائمه ^{بنی} شهید کردند ^{بنی} که از اولاد ^{بنی}
 حسن انگری در اصفهان بودند و ^{بنی} بصره بودند چون امر انجرا ^{بنی}
 اصفهان رسید درواز را ^{بنی} در ^{بنی} را شهید کردند و اورا ^{بنی}
 بود محمد و یحیی و ابراهیم و محمد را و فرزندان موسی و اسحاق چون ^{بنی}
 در آمد حمله اما ^{بنی} از اصفهان بری رسیدند و موضع ^{بنی} که از ^{بنی}
 کوه ^{بنی} و یحیی و ابراهیم را شهید کردند و موسی و اسحاق را در شهر ^{بنی}
 در میان سرخه موضع در ^{بنی} در میان قله ^{بنی} کردند و موسی را ^{بنی}
 بود حسین و صالح و قاسم در ^{بنی} شهید کردند و ابوطالب را ^{بنی}
 فرزندان جعفر ^{بنی} و عبد الله و در گنک و ^{بنی} شهید کردند
 جعفر را و و فرزندان قاسم و علی را در ولایت ^{بنی} موضع ^{بنی}
 قاسم را ^{بنی} فرزندان ^{بنی} امام علی حسن و محمد و یوسف و حمران ^{بنی}
 و ^{بنی} و ^{بنی} ایشان را در شهر ^{بنی} شهید کردند و موضع ^{بنی}

شهر و شعی مومن و سه روزین مبارک ایشان را و حال خون افتد بعد
از روز نهم مردی از محمد نصایان حاجی خلایا اما مراد را و در همان موضع
و غن کرد حسن را چهار فرزند بود محمد و زید و حمزه و یونس ابنا ز اسعد بن
از فنی و شعی در حمله که باس فرزندان شهید کرد و محمد را سه فرزند بود
و محمد و دو کربا و محمد و دو کربا را و دوست کرد و در این شهید کردند و در این
و در این در موضع زین و وطن کرد و در شهر سلمان بن عبد الله بن عقی را که
و او را چهار فرزند بود حسین و قاسم و محمد و ابوالحسن و در همان مکان شهید
ایشان زبانه شد با نقاب سید زین **مسیح ششم و چهار امام عقی**
و اولاد و انصاف علیه السلام آورده اند که اکثر ایشان فرزند چابا نام حسن
و محمد و حسین و عبد الله و زید و موسی و محمد بن امام عقی را نه فرزند بود
بود ابو طالب غالب و محمد بن احمق و اسخند و محمد و دخا لد و جعفر حسین
و ده فرزند بود جعفر و محمد و زین العابدین و داود و عیسا الله و عیسا الله
و عبد الله را چهار فرزند بود سالم و دلام و محمد و موسی را اولاد
بنو و عقی ^{ابو طلحه} را بیست فرزند بود قاسم و سالم و صالح و صادق و عقی
و ادیس و مالک و جعفر و حسین را چهار فرزند بود جبرئیل و عیسی

و اسیر اسیر و عیسی و محمد و بن عبد الله را نه فرزند بود یوسف و
سلمان و عیسی و محمد و قاسم و عبد المطلب و ابوالفضل و ابوالقاسم
بن زید را شش فرزند بود انظر و انظر و عیسی و جبرئیل و محمد و ابوالحسن
در اینجا را آورده اند که معتمد مومن خروج کرد نامه با طراف کرد که هر که از آن
امیر المومنین یا پادمان مدینه چون نامه با طراف رسید اطفال همان خروج
کردند و محمد حسین و زید را و در سارده شهید کردند موسی یا پادمان را و در
شهید کردند و در ابوالقاسم موسی الف بن محمد و فرزند آن محمد عقی و
و محمد و جعفر را ابولایت خوی سلماس شهید کردند و فرزند آن حسین جعفر و
و باقر و زین العابدین از بغداد و جابر از رشتند و ایشان را در این شهید کردند
و عیسی الله و محمد الله و عیسا الله و عیسا الله و عیسا الله و عیسا الله
بحرمان رشتند و در حاله ما مان ایشان را شهید کردند و فرزند آن عبد الله
سالم و دلام و محمد و محمد و عیسی بن عیسی و زید و محمد و در این شهید کردند
برو و در این شهید کردند و محمد و در این شهید کردند و در این شهید کردند و در این شهید کردند
و در قم شهید کردند و فرزند آن زید را که ابراهیم و اسیر و یعقوب بود و در
به این رشتند و عیسی بن عیسی و زید و در این شهید کردند و در این شهید کردند

و سحر بن عیین را در ولایت دارالمزدر آید و شهید گردند **فرزند**
 ابوطالب را عجم و سالم و صفوان و ذوالق و ادریس و سمرش شهید ساختند
 و فرزند ان جعفر حیر ایل و سکا ایل و اسر ایل و غز ایل را در روم و در
 طایق شهید کردند **فرزند** ان محمود و یوسف و سیمان و عزیز و حسن و قاسم و
 الفضل و عبد المطلب و عبد المطلب و جعی از نمان و فرزند ان بعد چاه نفر و
 بعد چاه نفر و امیران عرب بعد صفی و بعد ابرو و چون آمدند تا آنکه یک
 شهر نمان رسیدند **قصه** از شیخ بر محمدی که وقتی که حضرت امیر
 جماعت سمران را بقتل آوردند و جعی فرار کردند از آنجمله تن در شتر
 وطن کردند و بخت آنها ربا شده بود و امیر آنها ابوالمطاک که از شتر بود
 کشتی و در یک لشکر اسلام شهید جلال الدین اسرف بود که برادر
 حضرت عیین موسی بود و او را در یقه در بر یک کتف آراسته کردند
در باب شیخ که در اوقت از امیران ترک بعد نفر شدست سید جلال
 و عرض کردند باین رسول الله ما را آقا ایل زیاده است و شما در این ولایت
 عرب چنانید که همه صبر نمایند تا ما به بقیات خود بنویسیم تا همه حاضر شوند
 آنگاه بنای جنگ بگذاریم شاهد داده قبول کرد و او را دعای خبر کرد

در کتاب روضه الواعظین آورده اند با بویه قبی که از فرزندان
 هزار گاه و گوشت و نه از شهر و صد اسب ناری و صد بدن زار از برای
 سید جلال الدین آوردند و نامه بپیامده خود کرد بعد از چند روز بعد چاه
 مرد محبت اهل بیت آمدند و در روز یکشنبه مقیم ماه رجب حرب را اختیار
 کردند و هر دو سپاه طب و جراح و مینه و میره پاراستند و طلبها کردند
 مروی از لشکر اسلام که نام او جن یک ترک بر اسب بود نشسته و جابه
 حریر پوشیده و عمامه کبود بر سر بسته و نیزه خطی دوست او از داد و جن
 باشد هر که مروی باشد اسب میدان جهاند از صف خوانج مروی بر
 سیاه و دست و پایش سفید نام محمد الرحمن بن خالد پروین آمده و نامه
 گفت بعد گفت همچنان نام تو هست تا ما نام کشته نشوی جن یک مروی
 قدم پیش گذاشته یک صحن نیزه بردان او را که پشت سر نشان کرد و
 نام من ترک بعد سرش را جدا کرده و اسب و صلاح او را گرفته و در مینه
 بسیار طلبید مروی بر اسب ایل سوار و در میان در بر و خود ندین بر
 دانه و الماس بن کجی پردان آمد و گفت ابوالمطاک خالو را داده مرا اگر
 هزار جان داشته باشی از دست من بدون نخواهی برد جن یک با بویه

که غمناک باشد که ترا بویصال او برسانم این کعبه و هر دو با هم ایستند
و مضافاً بر آن در میان شد و هر دو نیزه خوردند و جن یک شمشیر ^{طعن}
گفت بجزایان برسان او زود که بدینم شد و این صلاحترا بعلام خود را
و چون امیران ترک چنین نیزه دیدند یک مرنه از صف خود را برنگذاشتند
زود در آنوقت سید جلال هم با کوه حله کردند **در بیان** بنی قحان صبی
که مضافاً و چهار خارجی در آن روز بودند و شش کشته اسلام بودند بعد جلال
فریاد کرد که ای یاران حرب کین کبیرا که با شما حرب باید دامن و چه
کبیرا که امان خواهد این کعبه دوست شمشیر کرد و صلوات بر محمد و آل محمد و
و آن روز تا غروب جنگ کردند و بعد از آن چهار خارجی را بدرک فرستاد
و باقی را رانده اسیر کردند و چهل نفر از اسام شهید شده بودند و پست آن کشته
بود و باقی از سالکان و حسن یک جراحتی یاد برداشته بودند حضرت دعا کرده
دوست بران جراحتها را بیده فی الفور خداوند تعالی عطا فرمود و کشتگان را
در همان موضع دفن کردند و شهر آنجا است را خراب کردند و زمان ^{فرستاد}
اسیر کردند بعد بستان موضع خراغ فرستادند و ابوالفضل را حرام را
از جنگ کر بجهت دلاورم رفت در موضع و در جوار موه زن قلع بود که کشت

ان قلعه را سوم رو کشتند و نامه در اطراف و جواب فرستاد که چون ما
بشمار رسید که لشکریان رنجان را خراب کردند و زن و فرزند ما را ^{کشتند}
شیخ ابو سعید آوده که ما ششم بن محمد خیفه و طب و حمزه در مدینه بودند
جمال مبارک حضرت رسول را در جواب دید که کشت ایفرزند زید خیر
سفر عراق و پیش کبیر که فرزندم سید جلال الدین اشرف و باقی فرزندان
در دست خارجیان ظاهر کردم کفر شده اند اما مراده ما ششم را ششم شیخ بنه
کشتی چون از خواب بیدار شد سفر عراق را تقسیم داده قرب چهار هزار
مرد که بعضی از طایفه بنی اسد بودند و بعضی از آل ما ششم بودند مثل برادرزاده
و عماده او علی بنی بنیر و خیدریا که بودند و محمد ابراهیم بن حمزه و او
ورده اند که دیده اند که چهار ماه نیم غزل رسیدند چون خبر حضرت سید جلال
رسید حسن یک را با شش هزار مرد و جوین دار فرستادند با استقبال بیرون
فرستادند و بنو شاهراده ما ششم فرمودند که خبر آمد که ملک شمشیر بن
حک شاه غازی با قرب چهل هزار مرد بگرفت میرسد چون سید جلال
این خبر را شنید شاد شد و دعای برانها کرد تا آنکه اندک نفر رسیدند و او را
و خود را بر قدم شاهراده انداختند و آنگاه شاهراده غایم رنجان را با

که **کتاب** **چهار** **است** **که** **پیش** **را** **ده** **مجلسه** **است** **که** **پیش** **رو** **ی** **ما** **شم** **نام** **و** **است**
 و او را در طایفه در موضع پویه زن شهید کردند پیش از زمان امام بن
 العاصی که بنی عباس سوس ابوالمعالی لشکر او به جان سبب بجا بیاورد
 روانه شد و گفت ای امیر لشکر ایترای بسیارند که از راه و خیمه شده با خبرند
 تا فقه او لشکر او بداند صد و سیست هزار نفر انداخته حضرت سید جلال
 بفرمود که با سر پرده پرده زن زد و لشکر را هم روانه شدند بموضع
 که ابرارک خوانند در آنجا ترسان بود و دو بیست سال در دست
 او زد و او که با امیر به زمین با که هر چند کجاست با تو کجاست
 عیان مرکب به انبار اندازد تا سلام کرد و عرض کرد اسال سال است
 دست سلطان من بر آمد و کار خارج بقوت است حضرت فرمودند فلان
 ستان را بیستانی عرض کرد خیر گفت حکم زمین را بیدار که در زیر پای تو
 عرض کرد خیر حضرت فرمودند دوش جدم را هم و خواب دیدم و هم از
 واده است که بهاد تور اضا و مذ لم حضرت دید موضع ترسانه خسته
 رسید و چند سخن بانو خواجگه که انتحان خطاست اما در زیر پای تو
 معش ختم تراست دشمنهای طایران بناده دهانه بر از آنکه دهانه و کجا

بر ارمیت چون رسا بشد بفرمود تا ازین راه بگذرند و بهای نظاره نشان
 گفته بود مدینه و ترساکه شهادت بجایان گشت و آنرا را بشکست
 کرد **و** **در** **مجلسه** **چهارم** **سال** **لشکر** **اسلام** **در** **پایان** **قلعه** **خارج** **ماند** **و** **خارج**
 در میان آمد و سپاه جنگ عظیم بر پا شد و هر دو سپاه بهم یکشد و کجاست
 از دوشو گشته کردید و شک شده در آن روز حمله زیادای بر لشکر کردند و از
 او را شهید کردند و ما شم را هم از لشکر در آن روز گشته بود اسب و حصیه
 بود و تاب رفتن را ندانست نامردی فرصت کرده ضربتی با دوزده و
 شهید کرد و قاسم رحمه بن امام موسی و حسین بن محمد را در آن روز
 شهید کردند چون شب درآمد حضرت سید جلال بفرمود تا سپه
 جگانه قلعه را آتش زدند و جمعی از خوارج را بکشت ابوالمعالی
 رو به پشت که از دوزخکان رفت و قرب سی هزار لشکر از اطفال
 بده انکار انداخته آمدند و سید جلال در طایفه نشسته بود خبر آوردند
 که ابوالمعالی با سپه لشکر بر سر شامی آید چون این سخن بشد بان
 عیان و خویشان خبر از لشکر جمع کرده با آنها جنگ کرد و گفت ای
 ناکه بکفری دلتی را بکشتن میدهی اگر مردی قدم در میدان

کندار چون افغون نشین میدان داشت و با جن یک در او یک در آن
 وقت جن یک کند را بر چاه انحراف نهاده نهاد و او را بچند یکد
 حضرت سید جلالت آورد و انصرت بفرموده تا او را بدک مرشد و نه
 شکر بقیل آوردند و عینیت بسیار آوردند و امیری رکن را کهن یک
 و انصرت باسی هزار عینیت روانه دار المرحومان شدند چون بلا جان
 رسیدند در آنجا منزل کردند و مردم بد انصرت بعت کردند و آن
 هر ساله بر بارت انصرت شرف بشد و انصرت میری و فو و طایفه
 رکنان آجتو از ما اند و جان خود را فدای ما کردند و انصرت شرف
 سال در لاریکان حکومت کرد و در اوقات سیزده تهر دی الجوش در
 باسکان و شهر سوم ره بود و آنجا عتف فرود کردند در شهر لاریکان آمد
 و حرب در پیوسته اخلاص امیر و جلکوش طعن بری برین انصرت
 روزه و بر انشید کردند **و کی** وقتی که انصرت را انشید کردند نه سال با بران
 بر زمین بنایید و مردم از شک سال بسیار ملک شدند حضرت سید
 کی یکی با هر اموال من نبشت که نفس ویرا دهن کرد و بکشند و بدید که
 علم نور بر سر دی افراشته و دو ملک سردی های نهاده و بکشند

بکوه شریک جان دهن کرده و شهیدان بسیار شدند و حمله از وی گرامت
 میشد و بشود و این گرامت اند که بعضی از اولاد امام علی از بعد او بر
 رفتند و نه در آنجا بسر بردند بولس دیوشت و سلیمان از وی بولس
 نظیر رفتند و ایشان را در آنجا شهید کردند و خیر حسن و قاسم از بعد او بولس
 لشکر روانه شدند چون کسین آبا و سیدند ایشان را انشید کردند و بعد الفضل
 و عبدالمعالی در ولایت با با حضور ای افتادند چون موضع نور سورینه
 ایشان را انشید کردند و حمزه و رضای بن امام موسی هم در موضع بوش
 مدفونند و فرزندان ابراهیم و طاهر و اظفر و دای و جدر و محمود و ابی
 از بعد او بری اند و نه در عقبه بودند بعد از المرحومان و در آنجا
 رسیدند و جدر را شهید کردند و محمود را در موضع جنگ شهید کردند و ایشان را
 در موضع جنگ شهید کردند و آن سه نفر را در اسرا با شهید کردند

همین قسم در ذکر اولاد جناب احمد علی عیسی قاسم

در اخبار است که انصرت بعد از وفات هر ده سال پادشاهی کرد
 از ولایات نام نه مدینه بولس و در تصرف انصرت بود و شصت آمد
 از شیخ حسن خوارزمی که که پنجاه هزار اکا برادر بولان انصرت نشینند

و اول کسی که با او بیعت نمود محمد بن عبد الله بن عبد المطلب و دو نفر
 بهاء و مهنا و معوز و ابرک و شاد و اندریش و قید فضل که چون انصاری
 شریف بودند حاجت به بیعت و عهده بستن بپایان رسید و خلق بسیار جمع
 شده بودند و کور و کرنا و بی شفا باقیه و مدت ده روز در قم بزیل فرمودند
 بعد از آن بشهر ری شریف فرما شدند و مردم با استقبال شادمانه و چون
 حاجات خود را معروض داشتند انصاری ایشان را لوازش کرد و در آنجا
 پایه لواشان نهاد و چون در لواشان رسیدند بزیل کردند فرموده ایشان
 عبد الله را بخواند بفرموده نامه با طراف و جواب نوشتند معضون
 آنکه نامه چون بشمارسد باید مسجد بنا کنند **چون** نامه با طراف رسید
 هماد مسجد در بجزر بنا کردند اول مسجد در لواشان بنا کردند و هر مسجد بر سه
 پاره در خلاص نهادند که اگر آن مسجد خراب شود و بکریاس آید و گسند و بکریاس
 در آن کور مسجد را بنا کردند و سیم در دوازده بنا کردند و چهارم در لایسج و دیگر در طه
 رستانی بنا کردند چون مسجد تمام شد انصاری ده روز دیگر در لواشان
 نشست و آنکه یکی بن عبد الله فرزند زاده امام حسن را در موضع لواشان
 زامنجد را بدو سپرد و در بولایت بغداد نهاد و چون بشهر سامره رسید معضم

انصاری را در جرداد و شهید کرد **چون** حضرت را یک فرزند بود نام انصاری نام
 محمد مدعی صاحب الزمان صلوات الله علیه و الله جلین و در جاه سامره
 غایت شد و در جانات سف و ظفر و خواب کرد آن و الله دعا کرد از روز
 خود منور خواهد ساخت **چون** که مدعی بن عبد الله بن مظهر بن مادی بن
 حضرت امام زین العابدین از حله بولایت دارالمزحیان نهاد و چون
 رسید وطن ساخت و مدتی در احمدی یکم شدی و او را چهار فرزند بود
 یعقوب و محمد و حسین و یعقوب **چون** را آنچنان روی بولایت نهاد
 نهادند چون با قیام رسانی رسیدند در موضع الناده وطن ساختند و
 هزار مسجد حسینی و موسوی و رضوی و علوی در بولایت جلال از ظلم
 محقق السبب با نند و بعضی را شیخ خوانند و بعضی را یکا خوانند و فرزند آن
 ابراهیم بن علی بن اخی بن حسن بن جعفر بن یحیی بن مرون بن محمد بن
 حسین بن زید بن حضرت امام زین العابدین قوام الدین و محمد بن
 الدین از حله روی بولایت شهر بار نهادند چون بدست مرو آید و رسیدند
 وطن ساختند و بایستایشان بسیار شد **چون** قوام الدین
 از مرو آید و فرار نموده روی بدارالمزحیان نهاد و چون با نندران

رسیدند وطن ساختند و بیایان ایشان پسرانشد با لقب پسر بزرگ شهید
شدند در کنگر الدین در ولایت هر از هر پسران و در وطن ساختند و بیایان
ایشان پسرانشد با لقب حبیبی محمد و در وادی و باند و پسر است فرزندان
بودند محمد و سید قاسم و سید رفیعی و سید محمد و فرزندان و حبیب مراد و
بماند و سید قاسم در سافج بلاغ و در موضع کین آمده وطن ساختند و سید
در ولایت شهر بار وطن ساخت با لقب حبیبی جعفر و ابراهیم و حسین
بهمان ریشتند و از آنجا بفرمان رسیدند وطن ساختند با لقب حبیبی
آوان و عثمان از بغداد بهمان ریشتند و در آنجا ماند و از آنجا
فرز کرده پسرش نهادند وطن ساختند با لقب حبیبی یعقوب و ابی
از بغداد و ولایت شیراز ریشتند و در آنجا وطن کردند با لقب عبدی
بعضی از اولاد امام زین العابدین در وادی المرحومان افتاد و بعضی از ایشان

در بیان ادلاء مستم بن محمد بن عبد الرحمن رحمه الله در کتاب اخبار است

که مسلم بن عقیل چهار فرزند بود محمد و ابراهیم و عبد الله و جعفر و محمد و ابراهیم
در کوفه شهید گردیدند جعفر را چهار فرزند بود عبد المطلب و حمزه و محسن و ادویه
و زمانه که حضرت امام حسین مراد گردید شهید گردید فرزند آن جعفر

عبدالله بن ابی و معلول از کربلا خیزد و رفت بموضع که از راه رود و کویست و دوش از
بالای عقبین **و** عبدالمطلب را و فرزند بود فضل و عدله و فضل را سه فرزند
بود حسین و حسن و زید **و** عبدالله را و فرزند بود و یوسف و قاسم **و** فرزندان
حسین شمس الدین و رکن الدین **و** یحیی و زید و زمان خطای بنی عباس
اللعنه از بغداد بهار المزمزم شد بموضع که سرافرازد و دزدان کرد و عبدالمطلب
و شمس الدین بهایان قلع که همان افتاد که از پیشتر از چند دزدان
دزدان او را بدید و عبدالمطلب **و** شرف الدین بهار المزمزم را بر صفا نه او
و دزدان ساحه بالیاب عقبین **و** رکن الدوله در ولایت آمد و دزدان ساحه بالیاب

ذكر اولاد عون بن امير المؤمنين عليه السلام في الصلاة

و او را و فرزند بود ابراهیم و علی و در زمان منصور و داعی معون روی لغوی
نهاد و چون بخواه با به خرّوبن رسیدند علی بن عون را شهید کردند و ابراهیم
از کوه با به خرّوبن روی بالموت نهاد و چون بموضع کبیره رسید و بر اشتهید کردند
و سلطان محمد ختیب را به فرزند بود انعم و محمد و محمود و یوسف و انعم و
ایطرح فرستد و در خانه زلفان شهید کردند و محمود و یوسف از بند به شهید
و ایشان را شهید کردند و ملک اشتر را به فرزند بود ابراهیم و محمد و

و احمد و ابراهيم در زمان عبداله زهير ملعون از كوفه بعباده و قندهار بجاوش
ساخته و بنات او را و شد و فرزندان بن ابراهيم عسكري و اسكندر و
از بغداد و دارالمرد و شد چون بجهت رخصت از دهستان رسيد و وطن را

در بيان حكايه ملك يزدي و پسرش شاهيار و ملك عجم

كه ملك يزدي و دختر خاقان چين را از پراي فرزند خود ملك شاه
خواست بعد خاقان قاصدي بر تو يزدي و فرستاد كه دري چه سازي
دارد كه همراه دختر بفرستم چون ملك انجين پيش نهاد شد و مقام كه كوكا
جبي گستر از اجتماع همراه و دختر خاقان روانه كرد و دري ايشان چين
گرد و نه بنات آنها را داشت و بالقب بنگره نواز ناميكه ملك شاه
از دنيا رخت نمود بعد از چاه سال چكي كه شد كه ما بدم جبي و پسر
لشرا افتاد و موضع كشته و خود را بناحق سيد خواندند و بگو نگره نواز در
در شهر ري وطن ساختند و خود را بناحق سيد خواندند و ابراهيم نگره نواز
و در عهدان وطن ساختند و خود را سيد خواندند و حسين نگره نواز را فرزند
بوضع از دستان پسران ابا و وطن كردند و خود را بناحق سيد خواندند
و بهر اكم نگره نواز با فرزندان در شهر مابين وطن كردند و خود را بناحق سيد خواندند

و حسام الدين نگره نواز و فرزندان را قهر با هم از نين بودند و سوار وطن
كردند و خود را بناحق سيد خواندند و ابراهيم شاه و محمد شاه نگره نواز را
و جمع قبيله بجا ميديدن بودند و در شهر وطن ساختند و خود را بناحق سيد خواندند
و سهراب و محمد شاه نگره نواز در اذربايجان افتادند و خود را بناحق سيد خواندند
خواندند قاسم نگره نواز در رخت رخصت از موضع روك وطن ساخت و پسران
و عيسا نگره نواز در رخت رخت عيساي وطن كرد و بالقب سيد و پسران
با فرزندان با سربا و وطن كردند و بالقب سيد و پسران و جدي نگره نواز را
شاهي افتادند و بالقب سيد و عيساي ربه ايس نگره نواز در رخت رخت از وطن
كردند و بالقب سيد و نامي نگره نواز و فرزندان را بن عثمان هزار سيد
چاه نفر بودند در اصفهان در موضع هستان وطن كردند و بالقب سيد

در بيان حكايه ملك يزدي و پسرش شاهيار و ملك عجم

المنصور نگره نواز را انداخته كرد كه با كهرت محاربه كند و انحضرت هم
جمع آوري كردن لشكر نمودند و نامه بملك عجم ملك شاه فرستادند چون
ملك نامه را بچو اند سپاه خود را برداشته روانه مدينه شدند چون نگره
مدينه رسيد از آمدن ملك انحضرت خبر دادند حضرت در ادعای خبر فرمود

و جمعی را با سبیل پرورن فرستادند و او را وارد شهر کردند و درگاه
 وارد کرد و بدین چنین بر آنحضرت سلام کرد و عرض هزار جان ما
 بقدرای تو باد و بعد حضرت او را در پهلوی خود جای دادند و دست
 دو هشتاد و آنکه داشته بعد روانه صفین شدند با هی جنگ سالک
 و در آن جنگ ملک شاهی بود عبد الرحمن بن خالد و لیدر آن حضرت پسر
 شاه غازی خوانند و از آنروز با کمال نام و سی شاه غازی با ملک
 در آن سال فتح کردند و روانه مدینه شدند چون بهرات رسیدند حاجت
 حسین آنها را برپا و غنی نمود ملک شاه نزد آنحضرت بن چون آنحضرت
 بهوش آمدند بر ملک شاه افرین کردند و فرمودند من از تو خوش شدم
 خداوند عالم از تو خوش شود و ملک شاه عرض نمود که با مولای خود
 از تو دارم حضرت فرمودند بخویش که و اول آنکه فردای قیامت
 من باشم و هم آنکه اولاد من بهر دست برسد از اول تو و در کمال شرف
 بهم آنکه فرزندان تو و پسران من را در روز قیامت از آنجا که حضرت
 فرمودند و روانه مدینه شدند و از آنجا حضرت معصوم کرد و در ولایت عجم نهادند
 و گرامی و بر بندگان داد و در قای بن غالب میبایست

و بر بندگان داد و فرزند بود و خبر رسید الله و فرزند آن بر پرورش شهر خود
 و در آنجا وطن داشتند تا زمان مقتدر اشی و از آنجا بعد آن حضرت
 وطن کردند و بنات آنها را بدست بخت بر آن و در قای بن غالب چهار
 سال بعد آنحضرت پیدا شدند را کرده بود و در خردا و محمد بن علی خردا
 بود و آنکه حضرت امام حسین را شهید کردند با اهل بیت در کوفه بود و کربلا
 گردید و ایام صحیح آوردند اندک بعد شهید شدن آنحضرت هشت سال از آن
 داشت و تمام لذت بخوردی و حضرت فاطمه زهرا را و او را الله عز و جل بود
 محمد و کاف و حسین را حسین را بکفر زنده بود و بعد الله و او را بکفر زنده بود و بجا
 و عا میرزا بکفر زنده بود و ابراهیم هوزن محمد و قیام در قای بن غالب
 با دو فرزند در شهر موصل شهید کردند و فرزندان حسین بن در قای
 زمان هشام بن عبد الملک از کوفه بغداد فرستادند و در آنجا بسر بردند
 تا زمان محمد بن خفیه سفره چی او بودند چون با لغان آمدند محمد بن خفیه در کوفه
در محمد بن خفیه و شب که بر بید نظریات حضرت تجاوزت از جیس بر بید پرورن
 او را در بند امامت نهادند آنحضرت بهالغی در امامت خودش مؤمن بود
 نمود محمد دست در بعل کرده کاغذی بنط امیر مومنان در او دروید

انکه ابراهیم چون محمد چون پدرت را از پیران بپایان رساند تا به تو رسید
 اماست بنیاده و او را الله تعالی تا از خیم مردم با هر حق پنهان شود و بعد
 جنگ کردن صلاح او پیش چون نامه را بجا انداخت و دست را ببرد
 محمد کرد بگریست ابراهیم از طالعان بولایت رسید از رفت چون
 بخو رستاق رسید وطن کرد با بقایک **نوع مرئی** حضرت امیر المومنین علیه السلام
 اول عمر ناما بخیر روزها روزها و شبها بخیر بودی ابو جعفر و عمر عثمان علیه السلام
 الملائکة و الناس اجمعین با حمد که گفت در عیال که می شود بدو می برود
 ابو جعفر علیه السلام بکف است و زوی او بر خلق ظاهر می کند چون شب
 در آمد خانه آنحضرت حوز را بگوشه پنهان کرد حضرت بخوشه بنامشون
 تا گاه جبرائیل طبعی از طعام از بهشت از جبهه آنحضرت آورد حضرت شربت
 میخورد فرمودند ابو جعفر را او را دادند که در دوی مرا بر خلق ظاهر کرد
 اما اتفاق را از نه براند اش افشا و بعد حضرت گفته از آن طعام گفته
 بودی دادند ابو جعفر بخانه باز آن حوز را بدی کرد و نطق به است نقد
 کردید بعد نه ماه و نه روز سپری هفتاد شد اورا محمد نام کردند و پیر
 که محمد سه روز شیر بخورد ابو جعفر ملعون سجدت آنحضرت اند و حکایت

بیان کرد و حال مقتضایان باشد که قدم مبارک رنج فرمای و منزلت
 تا پیرک قدم مبارک فرزند من بشیر آید حضرت بجانم اتفاق شریف
 فرماید طفل سلام کرد حضرت فرمودند چه اشیر ما در انچه می خواهم عرض
 من از طعام نیست پیداستم پس آنحضرت انگشت خود را بپس او داده کردند
 و من محمد نهادند بخورد بعد شیر ما در را بخورد و محمد چروما در را داد که ده بگرفت
 آنحضرت رفته و کسی از محمد در خدمت آنحضرت بود و او را چها رفته بود مالک است
 و سلیمان بن ابی محمد **الله** چون معاویه بطلب آمد و به در جنگ صفین در شیمی آنحضرت
 لشکر آورده بود شاه ولایت پناه محمد را اینجا بنام مصر فرستاد محمد با معاویه
 حرب بسیار کرد اخر و بر اکر شه و اورا در کتبی که مصر شهید کردند فرزند
 محمد مالک و علی و سلیمان را در کوفه شهید کردند **الله** در زمان محمد خفیه
 بطالعان رفت چون برجا در زندک پانان رنج رفته وطن کرد با لایب
 ابو جعفر **الله** چها رفته سال خدمت حضرت امام حسین که کرده بود
 امام حضرت امیر شیدی جهان که دایمی در پی کردی تا زمانی که حضرت بنام
 شهید کردند و کثیر در کوفه مطعی میکرد و کسی نمیدانست که و بر اچه داشت
 صارا یک روز شقایق از در مسجد بگرفت و شکی آب داشت چون بر شستم

آوردند سرسبای طب کرد و سحاب بود و ادلتی حضرت را با او آورد
 که به کرد و گفت لعنه الله علی القوم الظالمین پس سنان شاکر و اولیو چون
 این لشکر را کتب پروان آمد و چون بر می نمود و خون از پیش او جاری شد
 روی بخانه نهاد و در راه از کلمات گاه کرد و گفت بفرمان من لعنه الله
 من او را کشتن منع کردم مرا از جگر کرد و محال رسانید چون الملوک شدند
 نزد پسر زبانه و رفت احوال را بگفت الملوک کثیر را زندان کرد بعد از چند
 روز بخار و خروج کرده را از آنها هان بر آورد و از زندان فرستاد و او را فرستاد
 بود و غنایست و عبد الله و عبد الله سه فرزند بود و جعفر و محمد و حسن و غنایست
 دو فرزند یعقوب و حارث و جعفر بن عبد الله را دو فرزند بود و عبد الله
 و غنایست در زمان مروان حکم در کوفه شهید کردند و فرزندانش جعفر بن عبد الله
 شمس الدین و دکن الدین در زمان عبد الملک مروان از بغداد به دارالمزین شدند و
 رفت چون به بغداد رسیدند که اماده وطن ساختند با لقب شیخ و یحیی بن
 غنایست و دو فرزند بود و معین و حمید و یعقوب و حارث را در زمان حجاج
 در بغداد شهید کردند و معین و حمید در المیز و مواضع شهر دغان در میان
 صلیحان اماده وطن ساختند با لقب شیخ و یحیی بن عبد الله که بنده گزاف

گیاره هفت است و میز و سی سال حدیث انکسرت بود و او را دو فرزند بود
 و اما ان الله چون انکسرت را جمع کرده و در دغان میزدان نهاد و دغانی
 حربه را که اسلحه در جنگ غرقه را در یک هشتاد و انکسرت کشت با کشت
 آقا بابایان و یک با نده عبد الله را دو فرزند بود و محمد و مسعود و عمر بن
 حضرت سیر و دغان در زمین شهید کردند و عبد الله و اما ان الله در زمان
 در سامره شهید کردند و فرزندانش عبد الله و محمد و مسعود و بهر بن شایم
 به دارالمزین شدند و در وقت چون بوضع پوش رسیدند وطن کردند با لقب
 و در کوفه شهید کردند و فرزندانش عبد الله و اما ان الله در زمان مروان
 اندین و نظام الدین و ابراهیم دانش در کوفه بخار و حارث بن یونس و قاسم و
 در کوفه شهید کردند و فرزندانش عبد الله و اما ان الله در زمان مروان
 و در کوفه شهید کردند و فرزندانش عبد الله و اما ان الله در زمان مروان
 چون بولایت لاری رسید بوضع نام ابراهیم بن انس و در اینجا خود بر
 حوض خود را احاطه نام بعد از مراده در او دو اولاد بسیار بود از اولاد
 او و با لقب بلوی و در زمان حارث بن عبد الله و در زمان سیر و دغان
 انکسرت را کردی و در ان غایت و دست در شهید می و به کاشفان میزین

پوشانی ندی اور اسم خلع کروی را در او زان عهد اسم زایا و شهید گردید
 و اورا بجزند بخت نام بود و دشمن را بجزند بود محمد و محمد و او فرزند بود
 و با سر و فرزند احمد را در زان عهد اسم شهید کردند و محمد در بعد از بجز
 رحمت پوست و فرزند ان محمد در زان عهد اسم از بعد از ولایت جهان
 چون موضع محله ربه سید مدین صاحب هدایت اورا و شد حلقه
 و کرد و کشته **و کشته** که از آل و اهل بود و زان منصور و اهل از بعد از
 ولایت لاریجان موضع فارس فی افغان و مدین صاحب هدایت بجز
 و کرد و کشته **و سبب** علی که اورا اسم فرزند بود محمد و ابراهیم و قاسم و محمد و جعفر
 اسد و محموم و اسد را بجزند بود و بجز را و فرزند بود فضل و عبد الله
 شام و محمد و ابراهیم و قاسم و در کنار مرآت شهید کردند و اسد و محموم و در زان
 موضع اردر و مدین صاحب هدایت با بجز و فرزند ان بجز موضع شهر شهید
 و از انجا بلار و مدین و مدین صاحب هدایت **و کشته** و از انجا و از انجا
 حدیث حضرت علی بن موسی را کرده بود و از انجا که حضرت را شهید کردند
 و اورا و فرزند بود و کشته و خطیب از خراسان به رمانی رسیدند و از انجا
 و از انجا شهر زان دین کردند با بجز **و کشته** و از انجا **و کشته**

و کشته که بعد از ابو جعفر عیون و عیون بن جعفر بن قضا بجز را حساب
 بنا کرد و ابو لؤلؤ انصاری معارف بود و اندک گاری ازان باقی بود و بجز
 ابو لؤلؤ را که در خانه حضرت امیر افغان و انصاری را دیسلام کرد و عوض نمود که
 عمر انکم حضرت فرمودند که نور اشجاع الدین بنحو انم اگر چنین امری با
 بجای آری ابو لؤلؤ روی براه نهاد و عمر با جمل نفر غلام ایستاده بود و ابو لؤلؤ
 اسیر بر انعام کرد و عمر کشت با ابو لؤلؤ از سن خبری بخواه کشت انحصار نیست و
 که هر کس بپوشد را بپوشد و فرمودای قیامت و بر حساب است عمر انجی
 شهید جمله غلامان از خود دور گردانید و در آسباب است و جامه ارش
 بپوشد کرد و ابو لؤلؤ از پیش وی در آمد و یک روی بر شکم وی شکم او پاره
 کرد و در اسباب شکم بر لب و بکشت حضرت امیر و کلابت را پان کشته
 انصاری بر اشجاع الدین نام کرد و مردم بوی بسیار داشت و در انجا بود
 و انکه کشته و بپوشد و امالی در میان مناهین افغان و انکه که ابو لؤلؤ
 و بر انکه پس بکشت امیر المؤمنین آمدند و کلابت را و کشته کردند انصاری
 ابو لؤلؤ را بر دل لیل و او را کردند و روانه کاشان کردند و نامه بر کاشان
 نوشتند که برسدن ابو لؤلؤ و ضرر خود را بعد از او و او بهشت در زان

عبدالمطلب بن عبدالمطلب که در اوقاف و دلال را با کاشان بفرستد پس برود
 ادر آنست نمود و حضرت خذرا بن عبدالمطلب در آورد و بهشت و جنت را در باغی رزده
 بهما نشاند آن عامله شد بعد از آن ماه پس می آورد و باغ نیز آنجا را آورد
 چون مدتی نگذشت مسافران در عقب ابولولو با طراف فرستاد آنجا که
 رسیدند محله بجهه گردش کردند آنجا به پیش رسیدند ادر آنکه او به پیش
 که ابولولو را نزد یک شاه است جمله مردم کاشان آمده و قسم یاد کردند
 که ابولولو انجاسیت امر که در خانه پسر است شجاع الدین است و او را
 در نه می باشد و باغ دارد که انور او لطیف چون اینست بپند بکشند
 و یکی را شش فرزند بود عبدالله و عیسا و الله و محمود و ابراهیم و محمد و یحیی
 عثمان علیه الله و الله و العبدی بزمه خروج کردند و کاشان فرستاد و
 اقدیس را گرفته باز از دست آنها خلاص گشته ادر شهر مردن فلان از
 رفعت آنجا شب در راه عرض کرد با رضایا اینکار را برضای تو کردم
 از دست اینها جان فهای ده و در ساعت زمین او را بخود کشید چون
 کفار به اینجا آمدند و در اندیشه انوضع را نشان کردند چون روز شود
 پسران او را چون روز شد تمام صحرا نشان بود باز برگشتند و با شجاع بن

را و او را بوسف و گرم الدین در ولایت فروزه بوضع بار او اقامت
 وطن کردند با لقب شجاع و بعضی از کاشان بولایت نارسا و
 ساختند و قاسم بن یکی در ادر آنجا در کوه پادشاه رسید و وطن ساخت
 با لقب شجاع و **کرادلا و خدیجه** که عیسی بن خرازی را و او فرزند بود محمد
 و ابراهیم و ابراهیم را بخزند بود عبدالله و عبدالله را دو فرزند بود حسین
 و محمود در خانه بودند از نظم بن مروان بخروسان رفت بوضع بعد از او
 وطن کردند محمود در آنجا فرزند بود حسین و حسین را دو فرزند بود جعفر
 و یعقوب و حسین و محمود در بعد از او بخوار جنت حق می باشد و فرزند
 حسین و جعفر و یعقوب در ادر آنجا بوضع نام و وطن ساختند و با کاشان
اولی که عیسا و طاهر شاه مغز را و او بری بود و روزی و بر جناب امیر
 در خواب دید که کاشان شد بهرینه رفت بهرست آنجا بپسید و
 ظاهر بعد خود را آورد و دو فرزند داشت قاسم و اسد و او بپسیده آمده
 مظفر و در حد مساجد آنجا بپسیده بوده بود آنکه در حد بین شهید کردند
 را و فرزند جعفر و اسد و اسد و جعفر را بخزند بود و عیسی و قاسم
 بود بوسف و بولوس و جعفر و اسد و اسد و اسد را در حد بین شهید کردند

لعل و بولس و بولس از بدنه دار المزموضع نای وطن کردند
کجا که شایسته است که در نایبکه حضرت زکریا علیه و آله از دنیا رفتند
 فرمودند هر کس بر من حق دارد باید بقیه بجز بند و پاست نکند و در
 از اصحاب برخواست که عکاشه بود گفت یا رسول الله در سفر بیک خوا
 که ناریا نه بر شتر زده بر کف من انداختن خاص عجم حضرت است
 فرمود یا عکاشه ان ناریا نه در خانه فاطمه است برود و یا در پستان
 و ناریا نه که در خانه فاطمه بود و یا در چون فاطمه این سخن شنید بگریه
 گفت پدرم بپاراست عجب ناریا نه دارد حضرت اما حسن و امام
 همراه من برودند پیش جد بزرگوار عکاشه میخاکه ناریا نه که جد شما
 خاص خود پس و پدر خواست کند که او بپاراست انجا را و بپشت
 چون حضرت زکریا عجم بران دو کوسه شش برین افتاد گفت ایچک
 کوشکان من بچه کار آمده اید عرض کردند که شنیده ایم که شایسته طلب
 ناریا نه میکند آمده ایم تا عرض شما ناریا نه بازند چون اینچنین شد بچه
 در آمد و گفت فردای قیامت کنه در از شما نمی پرسند انکه سلمان ناریا
 بکاشه داد حضرت فرمودند برضه و قصاص کن عرض کردند دران روز

دوش من برهنه بود حضرت دوش مبارک برهنه کردند چون چشم
 بر مهر بنوت افتاد روی خود را بر اندام حضرت بالید و انهر بنو برهنه
 داد عرض کردند شما فرمودید که هر بنده که چشم بر مهر بنوت انداخته ام او را
 من برسد خدا و ندن او را با نش جرح سوزاند و بقیه شایسته برود حرام کرد
 چه کفرت اینچنین است خاص او شدند و عکاشه را و فرزند بود و جدر و او را
 و جدر را بجز زنده بود الباس و او را بجز زنده بود و دران عجله نه ریزه اسوا
 در بدنه شهید کردند و الباس را و شهر دوش شهید کردند و جدر را بدار کردند
 وطن ساخت بقای جدری **احسان علی** و او از حضرت داران جناب امیر
 بود و بر اسه فرزند بود الوار و دودار و مندر و او را و فرزند بود و جدر
 بجز زنده بود و ابراهیم و لغان را در جک صفین شهید کردند و فرزند آن
 در حله بجز ارجعت حق پوست و ابراهیم در حله وطن ساخت و ابراهیم را و
 بود منصوره اما دوران عبد الملک از بعد او دار المزموضع نای رسیده
 وطن کردند با لقب جدر و **اولاد علی** و او را و فرزند بود و ظهیر و شهر
 سه فرزند بود ابراهیم و محمود و قاسم و ابشان در خدمت امام بن العاص
 بودند قاسم را و فرزند بود و نور و مندر و ابشان در خدمت میر عبد و او را

بولایت و ماوند موضع جداب رسیدند و طن ساحت **ذکر احوال** با هم رسیدند
 و سخن گفتند و خبر داشت و همیشه در خدمت حمزه بودند مدتی سال او را داشت
 کرده بودند تا زمانی که حمزه را در جنگ احد شهید کردند و در خدمت حضرت امیر
 بودند تا آنکه در جنگ صفین شهید گردیدند و او را چهار فرزند بود ابراهیم و محمد و حسین
 و منصور و محمد در زمانه زدن او در موضع بالاجن و طن ساحت با لقب امیران
 و حسین و منصور و محمد از موضع نائل در ازده و طن ساحت در ایامی
 بود که در ایام بن نوح کشتی آمد و از او فرزندانشان که حضرت امیر
 شهید کردند تا هم فرزند او انصرت در ایام رسید در خانه حسین خود آمدند
 و همیشه حوز ابقر امام زاده در او در بعد از مدتی که خبر شیر آباد
ادله که فرزند ان جلال اقدین بن محمد و عبدالدین از سانج بلخ
 مدار المیزبند از بچه رستاق موضع سهر که کلابه و طن کردند از ان وقت
 معنی ماندند در کوشه در بیتی اهیسا کردند و نام بلند کردند جیدین
 بن محمود از حله مدار المیزبند بلخ موضع مکان و طن ساحت و برآمدی یکم
 و چهار فرزند بود یعقوب و محمد و حسن و یعقوب علی اردوار المیزبند از ان
 رشت بدینجا و طن ساحت با لقب مهدی کیا و محمود و حسن و عثمان بن

ذکر اولاد محمد بن ابوعبیده ثقیفی **ذکر احوال** فرزند بود و راشد و علی و حمزه و بعد
 از شهادت سید الشهدا خروج کرد و بعد از حمزه هزار نفر از انساها را
 فرستاد و راشد را چهار فرزند بود جعفر و اسد و محمود و محمد و محمد را دو فرزند
 بود حسین و حمزه و اسد را سه فرزند بود محمد و فضل و فضل و ایشان در
 بودند بعد از شهید شدن حضرت امام علی بن موسی الرضا و جعفر و محمود
 در بعد از شهید کردند و فرزند ان محمد بن راشد را بدلال المیزبند موضع رجا
 عیسی در بندک موضع کمر و سراس و طن کردند با لقب و در فرزند
 اسد قاسم و مالک و ابراهیم و در زمانه بلخ موضع مکان و طن کردند با لقب
 و فرزند ان محمود بن راشد عبد الله و سلیمان مدار المیزبند و طن کردند با لقب
 با بود که فرزند ان جعفر بن راشد محمود و فضل و فضل و فرزندان رشت با لقب
 در کج **ذکر احوال** که آورده اند که در جنگ صفین بلال بن ارقم را کشت حضرت امیر
 او را اولاد خود خطا کردی و برادر فرزند کرد و برادر فرزند کرد و برادر فرزند کرد
 و او را دو فرزند بود ناصر و ناصر در خدمت حضرت امام حسن و در موضع ان
 رسید مدت شش ماه بخت هزان موضع قلعه ساحت در ایام موطن شدند
 با لقب امیر **ذکر طریق** که مدت چهل سال در خدمت حضرت امیر بودند

عثمان را در کفر مشاء حضرت امیر نامه معاویه نوشتند و طرمح
 کش کردند و آن مردی بود بلند بالا لثافت تجاع و خندان نامه را
 گرفته روانه شام شد تا آنجا برد و آن شام رسید عمرو عاص را گذارد و در آن
 اشاء و طرمح را دید گفت ای عرب از آسمان چه خبر داری و این سخن بگو
 که با او کرد یعنی تو در ازنی عابدی شریفی سوار شدی کف ملک تو تم
 از آسمان اده ام تا جان شما را بستانم و گفت معاویه کجاست ما چشم
 و نامه بشنود و هر جمیع عالم یعنی امیر المؤمنین صلوات الله علیه را با او
 عمرو عاص معاویه علیه الهام و به را خبر کرد معاویه او را بخاند طرمح و خن
 مجلس شد و سلام کرد معاویه به غضب و در آمد گفت ای عرب با او چه اسلام
 بخوای گفت با او با نکل است که از امام بر حق روی بخرد و اندوخت
 بروی ولی خدا کند معاویه رجوع ببرد و نامه او را جواب بخورد و کاندنی
 سفید را بچیده هر کس خود را بر کاغذ زده او را روانه نمود و طرمح را
 و فرزند بود رضا الدین و غزال الدین در کوه پاب و لاسان و طن کوه
 با نقاب پیغام می **پایان** پسر جابر انصاری بود و او را سه برادر بود و جعفر
 و زید و عبد الله و این سه نفر با جابر ولایت خویره رفتند و هر جابر را با عمار **پایان**

ایشان را و انکار شهید کردند و با مسلمان از خویره بشهر بار رفت در آنجا
 بود و مالک المرنغه عبد الوهاب بود و دو دستار ابرویست بود و المرنغه
 با مسلمان او را خیزیده و دهشت نمود و المرنغه با مسلمان نام شد **کتاب**
 که وقتی که حضرت امیر **پایان** حرم خود را هجرت میکردند شهر با نو محمد بن نجاشی
 که ابولا مرابطه بسیاری حضرت فرمودند و قتی که مر اشدید کردند اسب
 می آید و خنجام بر اسب سوار میوی و از شر ظالمان سالم میوی چنانچه هر
 فرموده بود و فعل کرد چنانچه پیش نه گور شدند **پایان** را چهار فرزند بود
 و بنادر و این و حسن عبدالله در ری بجوار گفت حق پیوست و برابر
 و بنادر بولایت لاریکان بموضع بود و رسیدند متوطن شدند این حسن
 بولایت الموت بموضع پهل دادند و طن با نقاب غفاری **پایان**
 و او را در صفین شهید کردند و او را سه فرزند بود و شیر و به و س لاریکان
 در کوفه بودند تا اینکه حضرت امیر را شهید کردند از کوفه بهار المرنغه
 بموضع ببری مدت شش ماه با مذمتا رنیکه حضرت امام حسن **پایان** بر قریه
 سامان رفتند آنکه نفر و ده دست نجاشی رفتند آنکه قلعه را خراب نمودند
 شیویه را در موضع نیسه کوه جاد و دوازده سال را در لاریکان بموضع **پایان**

